



روزانه ها ...

خانه قلم ها پیوندها



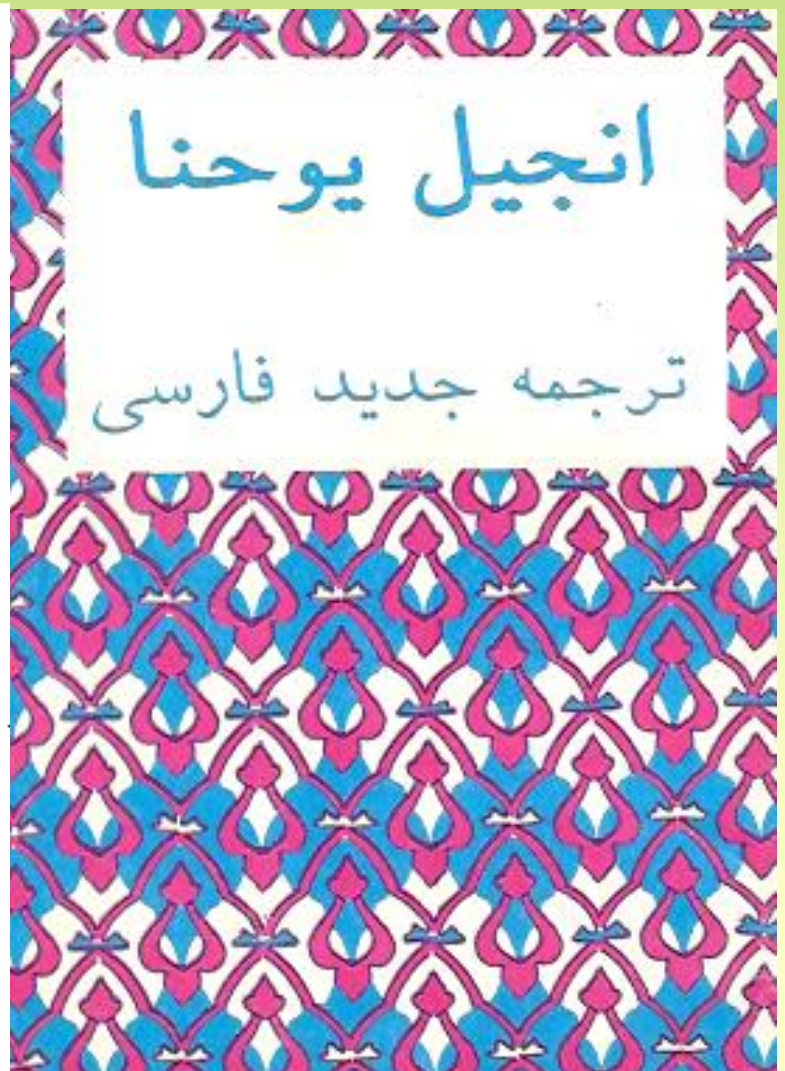
## آراده (م) ایل بیگی گاه روزانه های دیروز ... و امروز

آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه به انتقاد؛ تنها برای خواندن ست و ...

336

### انجیل یوحنا

مژده  
 برای عصر جدید  
 یا  
 انجیل عیسی مسیح  
 بقلم  
 یوحنا  
 ترجمه ۱۹۷۲ میلادی  
 از انتشارات انجمن کتاب مقدس  
 صندوق پستی ۱۴۱۲  
 تهران



Today's Persian Gospel of John  
Used By Permission  
United Bible Societies

انجیل یوحنا

فصل اول

کلمه حیات

۱ در ازل کلمه بود . کلمه با خدا بود و کلمه خود خدا بود ،  
۲ از ازل کلمه با خدا بود . همه چیز به وسیله او هستی یافت و  
بدون او چیزی آفریده نشد . ۳ حیات از او به وجود آمد و آن  
حیات نور آدمیان بود . ۴ نور در تاریکی می‌تابد و تاریکی هرگز بر  
آن چیره نشده است .

۵ مردی به نام یحیی ظاهر شد که فرستاده خدا بود . ۶ او آمد  
تا شاهد باشد و بر آن نورشاهدت دهد تا بوسیله او همه ایمان بیاورند .  
۷ او خود آن نور نبود ، بلکه آمد تا بر آن نور شهادت دهد . ۸ آن  
نور واقعی که همه آدمیان را نورانی می‌کند در حال آمدن بود .

۹ او در جهان بود و جهان بوسیله او آفریده شد اما جهان  
او را نتشناخت . ۱۰ او به قلمرو خود آمد ولی متعلقانش او را قبول  
نکردند ۱۱ اما به همه کسانی که او را قبول کردند و به او ایمان آوردند  
این اعتبار داد که فرزندان خدا شوند ، ۱۲ که نه مانند تولدهای  
معمولی و نه در اثر تعادلات نفسانی بلکه پدر جسمانی بلکه از خدا  
تولد یافتند .

۱۳ پس کلمه انسان شد و در میان ما ساکن گردید . ما شکوه بر

Reprinted By

The Worldwide Alliance Of Iranian Christian  
Organizations, Churches & Groups



At  
World Missionary Press, Inc.

15 M

۳

یوحنا ۱

زود اردن درجاییکه یحیی مردم را تعمید میداد ، واقع شد .

بره خدا

۱۴ روزی بعد ، وقتی یحیی عیسی را دید که به طرف او می‌آید ،  
گفت : « نگاه کنید این است آن بره خدا که گناه جهان را برمی‌دارد .  
۱۵ این است آن کسی که درباره اش گفتم که بعد از من مردی می‌آید  
که بر من تقدم و برتری دارد زیرا پیش از تولد من او وجود داشته  
است . ۱۶ من او را نمی‌شناختم اما آمدم تا با آب تعمید دهم و به این  
وسیله او را به اسرائیل پیشانم . »

۱۷ یحیی شهادت خود را اینطور ادامه داد : « من روح خدا  
را دیدم که به صورت کبوتری از آسمان نازل شد و بر او قرار گرفت .  
۱۸ من او را نمی‌شناختم اما آن کسی که مرا فرستاد تا با آب تعمید  
دهم به من گفته بود هرگاه بینی که روح بر کسی نازل شود و بر او  
قرار گیرد بدان که او همان کسی است که به روح اقدس تعمید  
میدهد . ۱۹ من این را دیدم و شهادت می‌دهم که او پسر خدا است . »

افرادین شاگردان یحیی

۲۰ روز بعد هم یحیی با دو نفر از شاگردان خود ایستاده بود  
۲۱ و وقتی عیسی را دید که از آنجا می‌گذرد گفت : « این است بره  
خدا . » ۲۲ آن دو شاگرد این سخن را شنیدند و بدنیال عیسی به راه  
افتادند . ۲۳ عیسی برگشت و آن دو نفر را دید که به دنبال او می‌آیند .  
از آنها پرسید : « به دنبال چه می‌گردید ؟ » آنها گفتند : « رسی  
( یعنی ای استاد ) منزل تو کجاست ؟ » ۲۴ او به ایشان گفت : « یائید  
و بپسید . » پس آن دو نفر رفتند و دیدند کجا منزل دارد و بقیه روز  
را پیش او ماندند زیرا تقریباً ساعت چهار بعد از ظهر بود .

۲۵ یکی از آن دو نفر ، که بعد از شنیدن سخنان یحیی به دنبال  
عیسی رفت ، اندریاس برادر شمعون پطرس بود . ۲۶ او اول برادر

۲

یوحنا ۱

جلالش را دیدیم - شکوه و جلالی شایسته فرزند یگانه پدر و بر از  
فیض و راستی . ۲۷ شهادت یحیی این بود که فریاد میزد و می‌گفت :  
« این همان شخصی است که درباره او گفتم که بعد از من می‌آید  
اما بر من برتری و تقدم دارد زیرا پیش از تولد من ، او وجود  
داشت . » ۲۸ از فیض سرشار او ، پیوسته پرکلت فراوانی یافته‌ایم  
۲۹ زیرا شریعت بوسیله موسی عطا شد اما فیض و راستی توسط عیسی  
مسیح آمد . ۳۰ کسی هرگز خدا را ندیده است اما آن فرزند یگانه‌ای  
که در ذات پدر و از همه به او نزدیکتر است او را شناسانیده است .

پیام یحیی تعمید دهنده

(مطابق در متی ۳: ۱-۱۲ و مرقس ۱: ۶-۱۱ و لوقا ۳: ۱-۱۸)

۳۱ این است شهادت یحیی وقتی یهودیان اورشلیم ، کاهنان و  
لاویان را پیش او فرستادند تا بپرسند که او کیست . ۳۲ او از جواب  
دادن خودداری نکرد بلکه به طور واضح احترام نموده گفت : « من  
مسیح نیستم . » ۳۳ آنها از او پرسیدند « پس آیا تو الیاس هستی ؟ »  
پاسخ داد : « خیر . » آنها پرسیدند : « آیا تو آن پیامبر موعود  
هستی ؟ » پاسخ داد : « خیر . » ۳۴ پرسیدند : « پس کی هستی ؟ ما  
باید به فرستندگان خود جواب بدهیم ، درباره خود چه می‌گویی ؟ »  
۳۵ او از زبان اشعیاہ نبی پاسخ داده گفت : « من صدای نداکننده‌ای  
هستم که در بیابان فریاد می‌زند - راه خداوند را راست گردانید . »  
۳۶ این فاضدان که از طرف فریسان فرستاده شده بودند ۳۷ از او  
پرسیدند : « اگر تو نه مسیح هستی و نه الیاس و نه آن پیامبر موعود ،  
پس چرا تعمید میدهی ؟ » ۳۸ یحیی پاسخ داد : « من با آب تعمید  
میدهم اما کسی در میان شما ایستاده است که شما او را نمی‌شناخید .  
۳۹ او بعد از من می‌آید ، ولی من حتی شایسته آن نیستم که بند  
کفتمایش را بازکنم . » ۴۰ این ماجرا در بیت عنیا ، یعنی آن طرف

خود شمعون را پیدا کرد و به او گفت : « ما ماشیح (یعنی مسیح) را یافته ایم . »<sup>۲۶</sup> پس وقتی اندریاس ، شمعون را نزد عیسی برد ، عیسی به شمعون نگاه کرد و گفت : « توئی شمعون پسر یونا ، ولی بعد از این کیفا ( یا پطرس یعنی صخره ) نامیده می شوی . »  
فیلیپس و نثنائیل

<sup>۲۷</sup> روز بعد ، وقتی عیسی میخواست به جلیل برود ، فیلیپس را یافته به او گفت : « به دنبال من بیا . »<sup>۲۸</sup> فیلیپس مانند اندریاس و پطرس اهل بیت صیدا بود .<sup>۲۹</sup> فیلیپس هم وقت و نثنائیل را پیدا کرد و به او گفت : « ما آن کسی را که موسی در تورات ذکر کرده و پیامبران درباره او سخن گفته اند پیدا کرده ایم . او عیسی پسر یوسف و از امالی ناصره است . »<sup>۳۰</sup> نثنائیل به او گفت : « آیا میشود که از ناصره چیز خوبی بیرون بیاید ؟ » فیلیپس جواب داد : « یاربین . »<sup>۳۱</sup> وقتی عیسی نثنائیل را دید که به طرف او می آید گفت : « این است بلک اسرائیلی واقعی که در او مگرکی وجود ندارد . »<sup>۳۲</sup> نثنائیل پرسید : « مرا از کجا می شناسی ؟ » عیسی جواب داد : « پیش از آنکه فیلیپس تو را صدا کند ، وقتی زیر درخت انجیر بودی ، من تو را دیدم . »<sup>۳۳</sup> نثنائیل گفت : « ای استاد ، تو پسر خدا هستی ! نترس پادشاه اسرائیل می باشی ! »<sup>۳۴</sup> عیسی در جواب گفت : « آیا فقط به علت این که به تو گفتم تو را زیر درخت انجیر دیدم ایمان آوردی ؟ بعد از این کارهای بزرگتری خواهم دید . »<sup>۳۵</sup> آنگاه به او گفت : « یقین بدانید که شما آسمان را گشوده و فرشتگان خدا را بر حالیکه بر پسر انسان صعود و نزول می کنند خواهید دید . »

فصل دوم

تروسی در قاناای جلیل

دو روز بعد ، در قاناای جلیل جشن عروسی برپا بود و مادر

عیسی در آنجا حضور داشت .<sup>۱</sup> عیسی و شاگردانش نیز به عروسی دعوت شده بودند .<sup>۲</sup> وقتی شراب تمام شد مادر عیسی به او گفت : « آنها دیگر شراب ندارند . »<sup>۳</sup> عیسی پاسخ داد : « این به من مربوط است یا به تو ؟ وقت من هنوز نرسیده است . »<sup>۴</sup> مادرش به نوکران گفت : « هر چه به شما بگوید انجام دهید . »

<sup>۵</sup> در آنجا شش خمره سنگی وجود داشت که هر يك در حدود هشتاد لیتر گنجایش داشت و برای انجام مراسم تطهیر یهود به کار میرفت .<sup>۶</sup> عیسی به نوکران گفت : « خمره ها را از آب پر کنید . » آنها را لیا لب پر کردند .<sup>۷</sup> آنگاه عیسی گفت : « اکنون کمی از آنها نریز در رئیس مجلس برید . »<sup>۸</sup> و آنها چنین کردند .<sup>۹</sup> رئیس مجلس که نمی دانست آنها از کجا آورده بودند ، آبی را که به شراب تبدیل شده بود چشید ، اما خمنتکارانی که آب را از جناح کشیده بودند از جریان اطلاع داشتند . پس رئیس مجلس دماسد را صدا کرد<sup>۱۰</sup> و به او گفت : « همه ، بهترین شراب را بول به میهمانان میدهند و وقتی سرشان گرم شد آن وقت شراب پستتر را می آورند اما تو بهترین شراب را تا این ساعت نگاه داشته ای ! »

<sup>۱۱</sup> این خمره ، که در قاناای جلیل انجام شد ، اولین معجزه عیسی بود و او یوسیفه آن جناب خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند .<sup>۱۲</sup> بعد از آن عیسی همراه مساید و برادران و شاگردان خود به کفر ناحوم رفت و چند روزی در آنجا ماندند .

عیسی به معبد می رود

( مسیحین : ج ۱ ، ص ۱۲۱ ، ۱۲۲ و مرقس : ص ۱۵ ، ۱۶ و لوقا : ص ۴۶ ، ۴۷ )

<sup>۱۳</sup> چون عید فصح یهود نزدیک بود عیسی به اورشلیم رفت .<sup>۱۴</sup> در معبد ، اشخاصی را دید که به فروش گلها و گوسفند و کبوتر مشغولند ، و صرافان دم در پشت میزهای خود نشسته اند .<sup>۱۵</sup> پس با

طلب شلاق ساخت و همه آنان را با گوسفندان و گاوان از معبد بیرون راند و سکه های صرافان را دور ریخت و میزهای آنها را واژگون ساخت .<sup>۱۶</sup> آنگاه به کبوتر فروشان گفت : « اینها را از اینجا بیرون ببرید . خانه پدر مرا به بازار تبدیل نکنید . »<sup>۱۷</sup> شاگردان عیسی به خاطر آوردند که کتاب مقدس می فرماید : « آتش اشیای نسبت به خانه تو در سن شعله ور است . »<sup>۱۸</sup> پس یهودیان از او پرسیدند : « چه معجزه ای میکنی که نشان بنده حق داری این کارها را انجام دهی ؟ »<sup>۱۹</sup> عیسی در پاسخ گفت : « این خانه خدا را ویران کنید و من آنرا در سه روز برپا خواهم کرد . »<sup>۲۰</sup> یهودیان گفتند : « ساختن این معبد چهل و شش سال طول کشیده است . تو چگونه میتوانی آنرا در سه روز بنا کنی ؟ »<sup>۲۱</sup> اما معبدی که عیسی از آن سخن میگفت بدن خودش بود .<sup>۲۲</sup> پس از رستاخیز او از سردگان ، شاگردانش به یاد آوردند که این را گفته بود و به کتاب مقدس و سخنان عیسی ایمان آوردند .

عیسی همه را می شناسد

<sup>۲۳</sup> در آن روزها که عیسی برای عید فصح در اورشلیم بود اشخاص بسیاری که معجزات او را دیدند ، به او گرویدند<sup>۲۴</sup> اما عیسی به آنان اعتماد نکرد ، چون همه را خوب می شناخت<sup>۲۵</sup> و لازم نبود کسی درباره انسان چیزی به او بگوید زیرا او به خوبی میدانست که در درون انسان چیست .

فصل سوم

عیسی و نیکودیموس

<sup>۱</sup> یک نفر از فریسیان به نام نیکودیموس که از بزرگان قوم یهود بود ، یک شب نزد عیسی آمد و به او گفت : « ای استاد ، ما میدانیم تو سلمی هستی که از طرف خدا آمده ای زیرا هیچکس

نمیتواند معجزاتی را که تو می کنی انجام دهد مگر آنکه خدا با او باشد . »<sup>۲</sup> عیسی پاسخ داد : « یقین بدان تا شخص از نو تولد نیابد نمی تواند پادشاهی خدا را ببیند . »<sup>۳</sup> نیکودیموس گفت : « چگونه ممکن است شخص سالخورده ای از نو تولد شود ؟ آیا می تواند باز به رحم مادر خود برگردد و دوباره تولد یابد ؟ »<sup>۴</sup> عیسی پاسخ داد :

« یقین بدان که هیچکس نمیتواند به پادشاهی خدا وارد شود مگر آنکه از آب و روح تولد یابد . »<sup>۵</sup> آنچه از جسم تولد بیاید جسم است و آنچه از روح تولد گردد روح است .<sup>۶</sup> تعجب نکن که به تو می گویم همه باید دوباره تولد شوند .<sup>۷</sup> باد هر جا که بخواهد می وزد . صدای آن را می شنوی اما نمی دانی از کجا می آید یا به کجا می رود . حالت کسی هم که از روح خدا تولد می شود همین طور است .<sup>۸</sup> نیکودیموس در جواب گفت : « این چگونه ممکن است ؟ »<sup>۹</sup> عیسی گفت : « آیا تو که یک معلم بزرگ اسرائیل هستی این چیزها را نمی دانی ؟ »<sup>۱۰</sup> یقین بدان که ما از آنچه میدانیم سخن می گوئیم و به آنچه دیده ایم شهادت می دهیم ؛ ولی شما شهادت ما را قبول نمی کنید .<sup>۱۱</sup> وقتی درباره امور زمینی سخن می گوئیم و آنرا باور نمی کنید ، اگر درباره امور آسمانی سخن بگوئیم چگونه باور خواهید کرد ؟<sup>۱۲</sup> کسی هرگز به آسمان بالا نرفت مگر آنکس که از آسمان پائین آمد ، یعنی پسر انسان که جایش در آسمان است .<sup>۱۳</sup> همانطوریکه موسی در بیابان مار برنجی را بر بالای تیری قرار داد ، پسر انسان هم باید بالا برده شود .<sup>۱۴</sup> تا هر کس به او ایمان بیاورد صاحب حیات جاودان گردد .<sup>۱۵</sup> زیرا خدا جهانیان را آفرید معجب نشود که پسر یگانه خود را داد تا هر کس به او ایمان بیاورد ملاک ننگردد بلکه صاحب حیات جاودان شود .<sup>۱۶</sup> زیرا خدا پسر خود

را به جهان فرستاد که جهانیان را محکوم نماید بلکه تا آنان را نجات بخشد. ۲۸ هر کس به او ایمان بیاورد محکوم نمی شود اما کسی که به او ایمان نیاورد در محکومیت باقی میماند، زیرا همه اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده است. ۲۹ حکم محکومیت این است که نور به جهان آمد ولی مردم به علت افعال شرارت آمیز خود تاریکی را بر نور ترجیح دادند، ۳۰ زیرا کسی که مرتکب کارهای بد می شود از نور متنفر است و از آن دوری می جوید. ما را افعالش مورد ملامت واقع شود. ۳۱ اما شخصی نیکوکار به سوی نور می آید تا روشن شود که افعالش در اتحاد با خدا انجام شده است. e

عیسی و یحیی

۳۲ بعد از آن عیسی با شاگردان خود به سرزمین یهودیه رفت و در آنجا مدتی با آنها مانده تعصید میداد. ۳۳ یحیی نیز در عینون، نزدیک سالمه، به تعصید دادن مشغول بود. در آن ناحیه آب فراوان بود و مردم برای گرفتن تعصید می آمدند، ۳۴ زیرا یحیی هنوز به زندان نینداخته بود.

۳۵ بین شاگردان یحیی و پیکنفر یهودی مباحثه ای در مورد مسئله طهارت در گرفت. ۳۶ پس آنها نزد یحیی آمده به او گفتند: «ای استاد، آن کسی که در آن طرف اردن با تو بود و تو در باره او شهادت دادی، در اینجا به تعصید دادن مشغول است و همه پیش او می روئند. e ۳۷ یحیی در پاسخ گفت: «انسان نمی تواند چیزی جز آنچه خدا به او میبخشد بدست آورد. ۳۸ شما خود شاهد هستید که من گفتم مسیح نیستم بلکه پیشاپیش او فرستاده شده ام. ۳۹ هر کس به داماد تعلق دارد، دوست داماد، که در کناری ایستاده و صدای داماد را می شنود، شاد است می رسد. شادی من هم همینطور

آب به من بده. e ۴۰ زیرا شاگردانش برای خرید غذا به شهر رفته بودند. ۴۱ زن سامری گفت: «چطور تو که یک یهودی هستی از من که یک زن سامری هستم آب میخواهی؟» او اینرا گفت چون یهودیان با سامریان معاشرت نمی کنند. ۴۲ عیسی به او پاسخ داد: «اگر می دانستی بخشش خدا چیست و کیست که از تو آب میخواهد، حتماً از او خواهش میکردی و او به تو آب زنده عطا می کرد. e ۴۳ زن گفت: «ای آقا، دلو ندارم و این چاه عمیق است. از کجا آب زنده میاوری؟» آقا تو از جداما بقرب بزرگتری که این چاه را به ما بخشید و خود او و پسران و گله اش از آن آسایشند؟ e ۴۴ عیسی گفت: «هر که از این آب بنوشد باز تشنه خواهد شد. ۴۵ اما هر کس از آبی که من می بخشم بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد زیرا آن آبی که به او می دم در درون او به چشمه ای تبدیل خواهد شد که تا حیات جاودان خواهد جوشید. e ۴۶ زن گفت: «ای آقا، آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نشوم و برای کشیدن آب به این جا نیایم. e ۴۷ عیسی به او فرمود: «برو شوهرت را صدا کن و به اینجا برگرد. e ۴۸ زن پاسخ داد: «شوهر ندارم. e عیسی گفت: «راست میگویی که شوهر نداری، ۴۹ زیرا تو پنج شوهر داشته ای و آن مردی هم که اکنون با تو زندگی می کند شوهر تو نیست. آنچه گفتمی درست است. e ۵۰ زن گفت: «ای آقا، می بینم که تو نبی هستی. ۵۱ پدران ما در روی این کوه عبادت می کردند اما شما یهودیان می گوئید باید خدا را در اورشلیم عبادت کرد. e ۵۲ عیسی گفت: «ای زن، باور کن زمانی خواهد آمد که پدر را نه بر روی این کوه پرستش خواهند کرد و نه در اورشلیم. ۵۳ شما سامریان آنچه را نمی شناسید می پرستید اما آنچه را که می شناسیم عبادت می کنیم، زیرا

کامل شده است. ۵۴ او نباید پیشرفت کند در حالیکه من عقب میروم. e

کسی که از آسمان می آید

۵۵ کسی که از بالای آید مافوق همه است و کسی که متعلق به این دنیای خاکی باشد آدمی است زمینی و در باره اموز دنیوی سخن می گوید. آن کسی که از آسمان می آید از همه بالاتر است. ۵۶ به آنچه دیده و شنیده است شهادت میدهد اما هیچکس شهادت او را قبول نمیکنند. ۵۷ هر که شهادت او را پذیرد صداقت و راستی خدا را تصدیق کرده است. ۵۸ کسی که از طرف خدا فرستاده شده است کلام خدا را بیان میکند زیرا خدا روح خود را بی حد و محصر به او عطا میفرماید. ۵۹ پدر پسر را محبت میکند و همه چیز را به او سپرده است. ۶۰ آن کسی که به پسر ایمان بیاورد حیات جاودان دارد اما کسی که از پسر اطاعت نکند حیات را نخواهد دید بلکه همیشه مورد غضب خدا خواهد بود.

فصل چهارم

عیسی و زن سامری

۱ وقتی خداوند فهمید که فریبیان شنیدند که او بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده و آنها را تعصید میدهد ( هر چند شاگردان عیسی تعصید میدادند نه خود او )، ۲ یهودیه را ترک کرد و به جلیل برگشت. ۳ ولی لازم بود از سامره عبور کند. ۴ او به شهری اُسامره که سونخر نام داشت، نزدیک مسرعه ای که بعداً به پسر خود یوسف بخشیده بود رسید. ۵ چاه یعقوب در آنجا بسزد و عیسی که از سفر خسته شده بود، در کنار چاه نشست. تقریباً ظهر بود. ۶ يك زن سامری برای کشیدن آب آمد. عیسی به او گفت: «قلری

رستگاری بوسیله قوم یهود می آید. ۷ اما زمانی می آید و این زمان هم اکنون شروع شده است. که پرستندگان حقیقی پدر را با روح و راستی عبادت خواهند کرد، زیرا پدر طالب این گونه پرستندگان می باشد. ۸ خدای روح است و هر که او را می پرستد باید با روح و راستی عبادت نماید. e ۹ زن گفت: «من میدانم که مسیح یا کریستوس خواهد آمد و هر وقت بیاید همه چیز را بما خواهد گفت. e ۱۰ عیسی گفت: «من که با تو صحبت می کنم همانم. e ۱۱ در همان موقع شاگردان عیسی برگشتند و چون او را دیدند که با يك زن سخن می گوید تعجب کردند ولی هیچ کس از زن نپرسید: «چی میخواهی؟» او به عیسی هم نگفتند: «چرا با او سخن میگویی؟» ۱۲ زن سبوی خود را به زمین گذاشت و به شهر رفت و به مردم گفت: «بیایید و مودی را ببینید که آنچه تا بحال کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟» ۱۳ پس مردم از شهر خارج شده پیش عیسی رفتند.

۱۴ در این ضمن شاگردان از عیسی خواهش کرده گفتند: «ای استاد، چیزی بفور. e ۱۵ اما او گفت: «من ضمانتی برای خوردن دارم که شما از آن بی خبرید. e ۱۶ پس شاگردان از یکدیگر پرسیدند: «آیا کسی برای او غذا آورده است؟» ۱۷ عیسی به ایشان گفت: «غذای من این است که اراده فرستنده خود را بجا آورم و کارهای او را انجام دهم. ۱۸ مگر شما نمی گوئید هنوز چهار ماه به موسم درو مانده است؟ توجه کنید، به شما می گویم به کشتزارها نگاه کنید و ببینید که حالا برای درو آماده هستند. ۱۹ درو تو مزد خود را میگیری و مسئولی را برای حیات جاودانی جمع میکند تا اینکه کارنده و درو کننده با هم شادی کنند. ۲۰ در این جا این گفته

مصدان پیدا می کند که یکی میگرد و دیگری درو می کند. <sup>۱۸</sup> من شما را فرستادم تا محصولی را درو کنید که برای آن زحمت نکشیده اید. دیگران برای آن زحمت کشیدند و شما از نتایج کار ایشان استفاده می کنید.

<sup>۱۹</sup> به خاطر شهادت آن زن که گفته بود « آنچه تا به حال کرده بودم به من گفته شد، چه آن شهر عده زیادی از سامریان به عیسی ایمان آوردند. » وقتی سامریان نزد عیسی آمدند از او خواهش کردند که پیش آنها بیاید. پس عیسی دو روز در آنجا ماند <sup>۲۰</sup> و عده زیادی نیز به خاطر سخنان او ایمان آوردند. <sup>۲۱</sup> و به آن زن گفتند: « حالا دیگر به خاطر حرف تو نیست که ما ایمان داریم زیرا ما خود سخنان او را شنیده ایم و میدانیم که او در حقیقت نجات دهنده عالم است. »

شقای پسر مأمور دولت

<sup>۲۲</sup> پس از دو روز، عیسی آنجا را ترک کرد و به طرف جلیل رفت. <sup>۲۳</sup> زیرا خود عیسی فرموده بود که پیامبر در دیار خود احترامی ندارد، <sup>۲۴</sup> اما وقتی به جلیل وارد شد مردم از او استقبال کردند زیرا آنچه را که در اورشلیم انجام داده بود دیده بودند، چون آنها هم در ایام عید در اورشلیم بودند.

<sup>۲۵</sup> عیسی بار دیگر به قنای جلیل، جائیکه آب را به شراب تبدیل کرده بود، رفت. یکی از مأموران دولت در آنجا بود که پسرش در کنترناحوم بیمار و بستری بود. <sup>۲۶</sup> وقتی شنید که عیسی از یهودیه به جلیل آمده است نزد او آمد و خواهش کرد که کفرناحوم برود و پسرش را که در آستانه مرگ بود شفا بخشد. <sup>۲۷</sup> عیسی به او گفت: « شما بدون دیدن آیات و معجزات به هیچ وجه ایمان نخواهید آورد. » <sup>۲۸</sup> آن شخص گفت: « ای آقا، پیش از آن که

بچه من بهبود یابد. » آنگاه عیسی گفت: « برو، پسرت زنده خواهد ماند. » آن مرد به ایمان به سخن عیسی بطریق منزل رفت. <sup>۵۱</sup> او هنوز به خانه نرسیده بود که نوکرانش در بین راه او را دیدند و به او مژبه دادند: « پسرت زنده و تندرست است. » <sup>۵۲</sup> او پرسید: « در چه ساعتی حالش خوب شد؟ » گفتند: « دیروز دو ساعت یک بعد از ظهر شب او قطع شد. » <sup>۵۳</sup> پدر فهمید که این درست همان ساعتی است که عیسی به او گفته بود: « پسرت زنده خواهد آمد. » پس او و تمام اهل خانه اش ایمان آوردند.

<sup>۵۴</sup> این دومین معجزه ای بود که عیسی پس از آنکه از یهودیه به جلیل آمد انجام داد.

فصل پنجم

شفا ی مغلوب

<sup>۱</sup> بعد از آن عیسی برای یکی از عیدهای یهود به اورشلیم رفت. <sup>۲</sup> در اورشلیم نزدیک دروازه ای معروف به دروازه گوسفند استخری با پنج رواق وجود دارد که به زبان عبری آنرا بیت خدا می گویند. <sup>۳</sup> در آنجا عده زیادی از بیماران نابینایان فلجگان و مغلوبان دروازه کشیده [ در انتظار حرکت آب بودند. زیرا هر چند وقت یکبار فرشته خداوند به استخر داخل می شد و آب را به حرکت در می آورد و اولین بیماری که بعد از حرکت آب به استخر داخل می گردید از هر مرضی که داشته شفا می یافت. ] <sup>۴</sup> در میان آنها مردی دیده می شد که سی و هفت سال به مرض مبتلا بود. <sup>۵</sup> وقتی عیسی او را در آنجا خوابیده دید و دانست که مدت درازی است که بیمار می باشد، از او پرسید: « آیا می خواهی خوب و سالم شوی؟ » <sup>۶</sup> آن مریض پاسخ داد: « ای آقا، وقتی آب به حرکت می آید کسی نیست که به من کمک کند و مرا در استخر بیاندازد، تا من از جایم حرکت

بزرگتر از این هم به او نشان خواهد داد تا شما تعجب کنید، <sup>۱۱</sup> زیرا همان طور که پدر مردگان را زنده می کند و به آنها حیات می بخشد، پسر هم هر که را بخواند زنده می کند. <sup>۱۲</sup> پدر بومیچ کس داوری نمی کند، او تمام داوری را به پسر سپرده است، <sup>۱۳</sup> تا آنکه همه، همانطور که پدر را احترام میکنند، پسر را نیز احترام نمایند. کسی که به پسر بی حرمتی کند، به پدر که فرستنده او است بی حرمتی کرده است.

<sup>۱۴</sup> یقین بدانید، هر که سخنان مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد حیات جاودانی دارد و هرگز محکوم نخواهد شد بلکه از مرگ گذشته و به حیات رسیده است. <sup>۱۵</sup> یقین بدانید که زمانی خواهد آمد، و در واقع آن زمان شروع شده است، که مردگان صدای پسر خدا را خواهند شنید و هر که بشنود زنده خواهد شد. <sup>۱۶</sup> زیرا همان طور که پدر حیات می دهد، پسر هم این قدرت را یافته است تا منشاء حیات باشد. <sup>۱۷</sup> و به او اختیار داده است که داوری نماید زیرا پسر انسان است. <sup>۱۸</sup> از این تعجب نکنید زیرا زمانی خواهد آمد که همه مردگان صدای او را خواهند شنید <sup>۱۹</sup> و از قبرهای خود بیرون خواهند آمد. نیکوکاران برای حیات خواهند برخاست و گناهکاران برای محکومیت.

شهادت به عیسی

<sup>۲۰</sup> من از خود نمی توانم کاری انجام دهم بلکه طبق آنچه که می شنوم قضاوت می کنم و قضاوت من عادلانه است زیرا در پی انجام خواسته های خودم نیستم بلکه انجام می دهم که مرا فرستاده است. <sup>۲۱</sup> اگر من در باور خودم شهادت بدهم شهادت من اعتباری ندارد، <sup>۲۲</sup> ولی شخص دیگری هست که در پی ناره من شهادت می دهد و می دانم که شهادت او در باور من معتبر است. <sup>۲۳</sup> شما قاضیانی

میکنم شخص دیگری پیش از من به داخل می رود. <sup>۲۴</sup> عیسی به او گفت: « بلند شو، بپوش و برادر برو. » <sup>۲۵</sup> آن مرد فوراً شفا یافت و بستر خود را برداشت و برافشاد.

آن روز، روز سبت بود. <sup>۲۶</sup> و همین علت یهودیان به مردی که شفا یافته بود گفتند: « امروز روز سبت است، تو اجازه نداری بستر خود را حمل نمایی. » <sup>۲۷</sup> او در جواب ایشان گفت: « آن کسی که مرا شفا داد یمن گفت: بستر را بردار و برو. » <sup>۲۸</sup> از او پرسیدند: « چه شخصی به تو گفت بستر را بردار و برو؟ » <sup>۲۹</sup> ولی آن مردی که شفا یافته بود او را نمی شناخت زیرا آن محل پر از جمعیت بود و عیسی از آنجا رفته بود.

<sup>۳۰</sup> بعد از این جریان، عیسی او را در معبد یافته به او گفت: « اکنون که شفا یافته ای دیگر گناه نکن مبادا به وضع دیگری دچار شوی. » <sup>۳۱</sup> آن مرد رفت و به یهودیان گفت: « کسی که مرا شفا داد عیسی است. »

<sup>۳۲</sup> چون عیسی در دوازدهمین روز این کارها را میکرد، یهودیان به او اذیت و آزار او پرداختند. <sup>۳۳</sup> اما عیسی به آنان گفت: « پدرم هنوز کار می کند و من هم کار می کنم. » <sup>۳۴</sup> این سخن، یهودیان را در کشتن او مصمم تر ساخت چون او نه تنها سبت را می شکست بلکه خدای را پدر خود می خواند و بدین طریق خود را با خدا برابر می ساخت. اختیارات فرزند.

<sup>۳۵</sup> عیسی در جواب آنان گفت: « یقین بدانید که پسر نمی تواند از خود کاری انجام دهد مگر آنچه که می بیند پدر انجام می دهد. هر چه پدر می کند پسر هم می کند، <sup>۳۶</sup> زیرا پدر پسر را دوست دارد و هر چه انجام دهد به پسر نیز نشان می دهد و کارهای

پیش بچی فرستادید و او به حقیقت شهادت داد. ۲۲ من به شهادت انسان نیازی ندارم بلکه به خاطر نجات شما این سخنان را می گویم. ۲۵ بچی مانند چراحی بود که می سوخت و می درخشید و شما سایل بودید برای مدتی در نور او شادی کنید. ۲۶ اما من شامدی بزرگتر از بچی دارم؛ کارهایی که پدر به من سپرده است تا انجام دهم بر این حقیقت شهادت می دهند که پدر مرا فرستاده است. ۲۷ پدری که مرا فرستاد خودش بر من شهادت داده است. شما هرگز نه او را دیده اید و نه صدایش را شنیده اید. ۲۸ و کلام او در دلهای شما جایی ندارد زیرا به آن کسی که فرستاده است ایمان نمی آورید. ۲۹ کتاب مقدس را مطالعه می نماید چون خیال می کند که در آن حیات جاودان خواهد یافت در حالیکه کتاب در باره من شهادت می دهد. ۳۰ شما نمی خواهید پیش من بیاید تا حیات بیاید. ۳۱ من از مردم توقع احترام ندارم. ۳۲ من شما را می شناسم و میدانم که خدا را از دل دوست ندارید. ۳۳ من به نام پدر خود آمده ام و شما مرا نمی پذیرید، ولی اگر کسی خودسرانه بیاید از او استقبال خواهید کرد. ۳۴ شما که طالب احترام از یکدیگر هستید و به عزت و احترامی که از جانب خدای یکتا می آید توجه ندارید، چگونه می توانید ایمان بیاورید؟ ۳۵ گمان نکنید که من در پیشگاه پدر، شما را متهم نخواهم ساخت، کسی دیگر، یعنی همان موسی که بنه او ابدوار هستید، شما را متهم می نماید. ۳۶ اگر شما به موسی ایمان می داشتید به من نیز ایمان می آوردید زیرا او در باره من نوشته است. ۳۷ اما اگر به نوشته های او ایمان ندارید چگونه گفتار مرا باور خواهید کرد؟

فصل ششم

غذا دادن به پنجاه نفر (همچنین در متی ۱۴-۲۲-۲۶ و مرقس ۶-۳۱-۴۴ و لوقا ۹-۱۰-۱۷) بعد از این عیسی به طرف دیگر دریای جلیل که دریای طبری است رخت و عده زیادی، که معجزات او را در شما دادن بیچاران دیده بودند، به دنبال او رفتند. ۲ آنگاه عیسی به بالای کوهی رفت و با شاگردان خود در آنجا نشست. ۳ ایام عید فصح یهودیان نزدیک بود. ۴ وقتی عیسی به اطراف نگاه کرد و عده زیادی را دید که به طرف او می آیند، از فیلیس پرسید: ۵ از کجا باید نان بخریم تا اینها بخورند؟ ۶ عیسی این را از روی امتحان به او گفت زیرا خود او میدانست چه باید بکند. ۷ فیلیس پاسخ داد: دوهزارهال نان هم کافی نیست که هر یک از آنها کمی بخورد. ۸ یکی از شاگردانش به نام انوریاس که برادر شمعون بطرس بود به او گفت: ۹ «پسر یحیی دو اینجا هست که پنج نان جو و دو ماهی دارد ولی آن برای این عده چه میشود؟» ۱۰ عیسی گفت: «مردم را بنشانید. ۱۱ در آنجا سیزده بسیار بود، پس مردم که در حدود پنج هزار مرد بودند بنشینند. ۱۲ آنگاه عیسی نانها را برداشته خدا را شکر کرد و در میان مردم که بر روی زمین نشسته بودند تقسیم نمود. ماهیها را نیز همین طور هر قدر خواستند تقسیم کرد. ۱۳ وقتی همه سیر شدند، به شاگردان گفت: «خردمهای نان را جمع کنید تا چیزی تلف نشود. ۱۴ پس شاگردان آنها را جمع کردند و دوازده سبد از خردمهای باقی مانده آن پنج نان جو پر نمودند. ۱۵ وقتی مردم این معجزه عیسی را دیدند گفتند: «در حقیقت این همان پیامبر موعود است که می بایست به جهان بیاید. ۱۶ پس چون عیسی متوجه شد که آنها می خوراند او را بزور برده پادشاه

سازند، از آنها جدا شد و تنها به کوهستان رفت. راه رفتن بزودی آب (همچنین در متی ۲۲-۲۳ و مرقس ۶-۴۵-۵۲) در وقت غروب شاگردان به طرف دریا رفتند ۱۷ قایق شده به آنطرف دریا به سوی کفر ناحوم حرکت کرد تا ریک شده بود و عیسی هنوز پیش ایشان برنگشته بود. ۱۸ بار شروع به وزیدن کرد و دریا طوفانی شد. ۱۹ وقتی در حد فرسنگ جلو رفتند عیسی را دیدند که بر روی آب قدم میز طرف قایق می آید. آنها ترسیدند. ۲۰ اما عیسی به آنها «من هستم، نترسید. ۲۱ میخواستند او را بدخل قایق و ولی قایق بزودی به مقصد رسید.

در جستجوی عیسی

۲۲ روز بعد مردمی که در کنار دیگر دریا ایستاده بودند که، بجز همان قایقی که شاگردان سوار شده بودند، قایق در آنجا نبود و عیسی هم سوار آن نشده بود بلکه شاگردا عیسی رفته بودند. ۲۳ ولی قایق های دیگری از طبری به سمت همان محلی که خداوند آنها را برکت داده بود و مردم خورد رسیدند. ۲۴ وقتی مردم دیدند که عیسی و شاگردانش در آنجا سوار این قایق ها شده در جستجوی عیسی به کفر ناحوم رفتند. آن حیات

۲۵ همیشه او را در آن طرف دریا پیدا کردند به او «ای استاد، کی به اینجا آمدی؟» ۲۶ عیسی پاسخ داد: بدانید بعلمت معجزاتی که دیده اید نیست که به دنبال من آمده ام. به خاطر نانی که خوردید و سیر شدید. ۲۷ برای خوراک فانی نکتید بلکه برای خوراکی که تا حیات جاودان منافی بسازد

خوراکی که پر انسان به شما خواهد داد، زیرا که پدر او را تأیید کرده است. ۲۸ آنها از او پرسیدند: «و طیفه ما چیست؟ چطور میتوانیم کارهایی را که خدا از ما می خواهد انجام دهیم؟» ۲۹ عیسی به ایشان پاسخ داد: «آن کاری که خدا از شما می خواهد این است که به کسی که فرستاده است ایمان بیاورید. ۳۰ آنها گفتند: «چه معجزه های نشان میدی تا به تو ایمان بیاوریم؟ چه می کنی؟» ۳۱ پدران ما در بیابان من را خوردند و چنانکه کتاب مقدس می فرماید: «او از آسمان به آنها نان عطا فرمود تا بخورند. ۳۲ عیسی به آنان گفت: «یقین بدانید آن موسی نبود که از آسمان به شما نان داد بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما عطا می کند، زیرا نان خدا آن است که از آسمان نازل شده به جهان حیات می بخشد. ۳۳ به او گفتید: «ای آبا، همیشه این نان را به ما بده. ۳۴ عیسی به آنها گفت: «من نان حیات هستم، هر که نزد من بیاید هرگز گرسنه نخواهد شد و هر که بمن ایمان بیاورد هرگز تشنه نخواهد گردد. ۳۵ اما چنانکه گفتم شما با اینکه مرا دیدید ایمان نیسازدید. ۳۶ همه کسانی که پدر به من می بخشد به سوی من خواهند آمد و کسی را که پیش من می آید بیرون نخواهم کرد. ۳۷ من از آسمان به زمین آمده ام نه بطاهر آنکه اراده خورد دانه عمل آرم بلکه اراده فرستادن خویشتن را ۳۸ و اراده فرستادن من این است که من از همه کسانی که او به من داده است حتی یک نفر را هم از دست ندم بلکه در روز بازبین آنها را زنده کنم. ۳۹ زیرا خواست پدر من اینست که هر کسی پس را می بیند و به از ایمان می آورد صاحب حیات جاودان گردد و من او را در روز بازبین زنده خواهم کرد. ۴۰ پس یهودیان شکایت کنان به او اعتراض کردند زیرا او گفته بود: «من آن نانی هستم که از آسمان نازل شده است. ۴۱

مرا فرستاد و من یوسیف پدر زنده هستم ، هر که مرا بخورد یوسیف من زنده خواهد ماند .

۵۸ این نانی که از آسمان نازل شده مانند نانی نیست که پدران شما خوردند و مردند . زیرا هر که از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند . ۵۹ این چیزها را عیسی هنگامیکه در کتیسای در کنار حرم تعلیم میداد فرمود .

سخنان حیات جاودانی

۶۰ بسیاری از پیروانش هنگامیکه این را شنیدند گفتند : « این سخن سخت است ؛ چه کسی میتواند به آن گوش دهد؟ » ۶۱ وقتی عیسی اجسام کرد که پیروانش از این موضوع شکایت میکنند ، به آنها گفت : « آیا این مطلب باعث لغزش شما شد ؟ ۶۲ پس اکثر پسر انسان را ببینید که به مکان اول خود صعود میکنند چه خواهید کرد ؟ ۶۳ روح است که حیات میبخشد ولی جسم فایدهای ندارد . سخنانی که شما میگویید روح و حیات است ۶۴ ولی بعضی از شما ایمان ندارند . زیرا عیسی از ابتدا کسانی را که ایمان نداشتند و همچنین آن کسی را که بعداً او را تسلیم کرد می شناسد . ۶۵ پس گفت : « به همین دلیل به شما گفتم که هیچکس نمیتواند نزد من بیاید مگر آنکه پدر من این قبض را به او عطا کرده باشد . »

۶۶ از آن بید بسیاری از پیروان او برگشتند و دیگر با او همراهی نکردند . ۶۷ آنوقت عیسی از دوازده حواری پرسید : « آیا شما هم می خواهید مرا ترک کنید ؟ » ۶۸ شمعون بطرس در جواب گفت : « ای خداوند ، نزد کی برویم ؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو است . ما ایمان و اطمنان داریم که تو آن پالا مرد خدا هستی . » ۶۹ عیسی پاسخ داد : « آیا من شما دوازده نفر را برنگزیده ام ؟ در

۷۰ در اواسط ایام خید ، عیسی به معبد آمد و به تعلیم دادن پرداخت . ۷۱ یهودیان با تعجب می گفتند : « این شخص که هرگز تعلیم نیافته است چگونه کتب مقدس را می داند؟ » ۷۲ عیسی در جواب ایشان گفت : « آنچه من تعلیم میدهم از خود من نیست ، بلکه از طرف فرستنده من است . ۷۳ کسی که مایل باشد اراده او را انجام دهد ، خواهد دانست که تاملیم من از جانب خدا است یا من فقط از خود سخن میگویم . ۷۴ هر که از خود سخن بگوید طالب جناح و جلال برای خود میباشد ، اما کسی که طالب جلال فرستنده خود باشد آدمی است صادق و در او ناراستی نیست . ۷۵ مگر موسی شریعت را به شما نداد - شریعتی که هیچ يك از شما آن را عمل نمی کند ؟ چرا میخواهید مرا بکشید ؟ ۷۶ مردم در جواب گفتند : « تو دیو داری . چه کسی می خواهد تو را بکشد ؟ » ۷۷ عیسی جواب داد : « من يك كار كردم و همه شما از آن تعجب کردید . ۷۸ موسی قانون مربوط به ختنه را به شما داد ( هر چند از موسی شروع نشد بلکه از اجساد قوم ) و شما در روز سبت پسران خود را ختنه می کنید . ۷۹ پس اگر پسران خود را در روز سبت ختنه میکنید تا قانون موسی شکسته نشود ، چرا به این دلیل که من در روز سبت به يك انسان سلامتی کامل بخشیدم بر من خشمگین شده اید ؟ ۸۰ از روی ظاهر قضاوت نکنید بلکه در قضاوتهای خود با انصاف باشید . »

آیا او صبح است ؟

۸۱ پس بعضی از مردم اورشليم گفتند : « آیا این همان کسی نیست که می خواهید او را بکشند ؟ ۸۲ ببینید ، او در اینجا به طور علنی صحبت می کند و آنها چیزی به او نمی گویند . آیا حکمرانان ما واقعاً قبول دارند که او صبح موعود است ؟ ۸۳ یا وجود این ما همه میدانیم که این مرد اهل کجا است ، اما وقتی مسیح ظهور کند هیچکس نخواهد دانست که او اهل کجاست . »

۸۴ آنها گفتند : « آیا این مرد عیسی ، پسر یوسف ، نیست که ما پدر و مادر او را می شناسیم؟ پس چگونه می گوید : من از آسمان آمده ام . » ۸۵ عیسی در جواب گفت : « این قدر شکایت نکنید . ۸۶ هیچکس نمیتواند نزد من بیاید مگر اینکه پدری که مرا فرستاد او را بطرف من جلب نماید و من او را در روز بازپسین زنده خواهم ساخت . ۸۷ هر کتب انبیاء نوشته شده است : همه از خدا تعلیم خواهند یافت . باور این هر کس صدای پدر را شنیده و از او تعلیم گرفته باشد ، نزد من می آید . ۸۸ البته هیچ کس پدر را ندیده است . فقط کسی که از جانب خدا آمده پدر را دیده است . ۸۹ یقین بدانید کسی که به من ایمان میاورد حیات جاودان دارد . ۹۰ من نان حیات هستم . ۹۱ پدران شما در بیابان من را خوردند ولی مردند . ۹۲ اما من در باره نانی صحبت میکنم که از آسمان نازل شده است و اگر کسی از آن بخورد هرگز نمی میرد . ۹۳ من آن نان زنده هستم که از آسمان آمده است . هر که این نان را بخورد تا ابد زنده خواهد ماند و نانی که من خواهم داد بدن خودم میباشد که آن را به خاطر حیات جهانیان میدهم . »

۹۴ یهودیان با یکدیگر به مشاجره پرداختند و می گفتند : « چگونه این شخص میتواند بدن خود را به ما بدهد تا بخوریم ؟ » ۹۵ عیسی پاسخ داد : « یقین بدانید اگر بدن پسر انسان را نخورید و خون او را بناشامید در خوردن حیات ندارید . ۹۶ هر که بدن مرا بخورد و خون مرا بناشامد ، حیات جاودان دارد و من در روز بازپسین او را زنده خواهم ساخت . ۹۷ زیرا جسم من خوراک حقیقی و خون من نوشیدنی حقیقی است . ۹۸ هر که جسم مرا بخورد و خون مرا بناشامد ، در من ساکن است و من در او . ۹۹ صانطوریکه پدر زنده

حالیکه یکی از شما ایلیمی است . ۱۰۰ اینرا در باره یهودای اسخوی یوطلی پسر شمعون گفت ، زیرا او که یکی از آن دوازده حواری بود ، قصد داشت عیسی را تسلیم کند .

فصل هفتم

عیسی و برادران او

۱ بعد از آن عیسی در جلیل مسافرت می کرد . او نمیخواست در یهودیه باشد چون یهودیان قصد داشتند او را بکشند . ۲ همین که عید یهودیان یعنی عید خیمها نزدیک شد ، ۳ برادران عیسی به او گفتند : « اینجا را ترک کن و به یهودیه برو تا پیروان تو کارهایی را که می کنی ببینند . ۴ کسی که می خواهد مشهور شود کارهای خود را پنهانی انجام نمی دهد ، تو که این کارها را می کنی بگذار تمام دنیا تو را ببیند . ۵ چونکه برادرانش هم به او ایمان نداشتند . ۶ عیسی به ایشان گفت : « هنوز وقت من نرسیده است ، اما برای شما هر وقت مناسب است . ۷ دنیا نمیتواند از شما متغیر باشد اما از من نفرت دارد زیرا من در باره آن شهادت میدهم که کارهایش به است . ۸ شما برای این عید بروید ، من فعلاً نمی آیم زیرا هنوز وقت من نگذرا نرسیده است . ۹ عیسی این را به آنان گفت و در جلیل ماند . عیسی در اورشليم

بعد از آنکه برادرانش برای عید به اورشليم رفتند ، خود عیسی نیز با آنها رفت ولی نه آشکارا بلکه پنهانی . ۱۱ یهودیان در ایام عید به دنبال او می گشتند و می پرسیدند : « او کجا است ؟ » ۱۲ در میان مردم در باره او گفتگویی زیادی وجود داشت . بعضی می گفتند : او آدم خوبی است . هر دیگری آن می گفتند : « نسه او مردم را گول میزند . » ۱۳ اما به علت ترس از یهودیان هیچ کس در باره او بطور علنی چیزی نمی گفت .

۲۴ از این در وقتی عیسی در معبد تعلیم میداد بسا صدای بلند گفت : « شما مرا می شناسید و میدانید که اهل کجا هستم . ولی من به دلخواه خود نیامده ام زیرا فرستنده من حق است و شما او را نمی شناسید . ۲۳ اما من او را می شناسم زیرا از جانب او آمده ام و او مرا فرستاده است . ۲۴ در این وقت آنها خوارستند او را دستگیر کنند ، اما هیچ کس دست به طرف او دراز نکرده زیرا وقت او هنوز نرسیده بود . ۲۵ ولی عده زیادی به او ایمان آوردند و می گفتند : « آیا وقتی مسیح ظهور کند از این شخص بیشتر معجزه می نماید ؟ »

گوشش برای یادداشت عیسی

۲۶ فریسیان آنچه را که مردم در باره او بطور پنهانی می گفتند شنیدند . پس آنها و سران کاهنان پاسبانانی فرستادند تا عیسی را بازداشت کنند . ۲۷ آنگاه عیسی گفت : « فقط ملت کوتاهی بسا شما خواهم بود و بعد به نزد فرستنده خود خواهم رفت . ۲۸ شما به دنبال من نخواهید گشت اما مرا نخواهید یافت و به جایی که من خواهم بود شما نمی توانید بیایید . ۲۹ پس یهودیان به یکدیگر گفتند : « کجا می خواهد برود که ما نتوانیم او را پیدا کنیم ؟ آیا می خواهد پیش کسانی برود که در میان یونانیان پسرانند و به یونانیان تعلیم دهد ؟ ۳۰ او می گوید : به دنبال من نخواهید گشت اما مرا نخواهید یافت و به جایی که من خواهم بروم شما نمی توانید بیایید . مقصود او از این حرف چیست ؟ »

ظهورهای آب حیات

۳۱ در آخرین روز که بهترین روز عید بود عیسی ایستاد و با صدای بلند گفت : « اگر کسی تشنه است پیش من بیاید و بنوشد . ۳۲ چنانکه کلام خدا میفرماید : « نهرهای آب زنده از درون آن کسی که به من ایمان بیاورد جاری خواهد گشت . ۳۳ این سخنان را در

باره روح القدس ، که می باید به مؤمنین او داده شود ، میگفت و چون هنوز عیسی جلال نیافته بود روح القدس عطا نشده بود .

دو دستگی در میان جمعیت

۳۴ بسیاری از کسانی که این سخن را شنیدند گفتند : « این مرد واقفاً همان پیامبر موعود است . ۳۵ دیگران گفتند : « او مسیح است . ۳۶ و صدای هم گفتند : « آیا مسیح از جلیل ظهور میکند ؟ ۳۷ مگر کتاب مقدس نمی گوید که مسیح باید از خاندان داود و اهل دهکنه داود یعنی بیت لحم باشد ؟ ۳۸ به این ترتیب در باره او در میان جمعیت دو دستگی به وجود آمد . ۳۹ صدای خوارستند او را دستگیر کنند ، اما هیچ کس به طرف او دست دراز نکرد .

یوحنا سران یهود

۴۰ بعد از آن پاسبانان پیش سران کاهنان و فریسیان برگشتند . آنها از پاسبانان پرسیدند : « چرا او را نیاوردید ؟ ۴۱ پاسبانان جواب دادند : « تا به حال هیچ کس مانند این مرد سخن نگفته است . ۴۲ فریسیان در پاسخ گفتند : « آیا او شما را هم گمراه کرده است ؟ ۴۳ آیا کسی از رؤسا و فریسیان به تو گرویده است ؟ ۴۴ اما این آدمهایی که از شریعت بی خیرند ، ملعون هستند ! ۴۵ نیتودیسوس ، که در شب به دیدن عیسی آمده بود و یکی از آنها بوده از آنها پرسید : « آیا شریعت به ما اجازه میدهد کسی را محکوم کنیم بدون آنکه به سخنان او گوش دهیم و بدانیم چه کار کرده است ؟ ۴۶ در پاسخ به او گفتند : « مگر تو هم جلیلی هستی ؟ بردی کن و بین که هیچ پیامبری از جلیل ظهور نکرده است . ۴۷ »

فصل هشتم

زنی که در حین زنا تفرقه شد

۱ پس آنها همه به خانه های خود رفتند اما عیسی به کوه زیتون

رفت . ۱ و صبح زود باز به معبد آمد و همه مردم به دور او جمع شدند و او نشست و به تعلیم دادن آنان مشغول شد . ۲ در این وقت ملایان و فریسیان زنی را که در حین عمل زنا گرفته بودند پیش او آوردند و در وسط بر پا داشتند . ۳ آنان به او گفتند : « ای استاد ، این زن را در حین عمل زنا گرفتاریم . ۴ موسی در تورات به ما دستور داده است که چنین زنان باید سنگسار شوند . اما تو در این باره چه می گویی ؟ ۵ آنان از روی امتحان این را گفتند تا دلیلی برای اتهام او پیدا کنند . اما عیسی سر بریز افکند و با انگشت نمود روی زمین فی نوشت ، ۶ ولی چون آنان با همزوا به سوال خود ادامه دادند ، عیسی سر خود را بلند کرد و گفت : « آن کسی که در میان شما بگناه است سنگ اول را به او بزند . ۷ عیسی باز سر خود را بریز افکند و بر زمین می نوشت . ۸ وقتی آنها این را شنیدند ، از بیان شروع کرده بلذیک بیرون رفتند و عیسی تنها با آن زن که در وسط ایستاده برز باقی ماند . ۹ عیسی سر خود را بلند کرد و به آن زن گفت : « و آنها کجا رفتند ؟ کسی تو را محکوم نکرد ؟ ۱۰ زن گفت : هیچ کس ، ای آقا . عیسی گفت : « من هم تو را محکوم نمی کنم ، برو و دیگر گناه نکن . ۱۱ عیسی آواز جهان است

آمده ام و به کجا می روم . ۱۲ شما از نظر انسانی قضاوت میکنید ولی من در باره هیچکس چنین قضاوت نمی کنم . ۱۳ اگر قضاوت هم بکنم قضاوت من درست است ، چون در این کار تنها نیستم بلکه پدری که مرا فرستاد نیز با من است . ۱۴ در شریعت شما هم نوشته شده است که گواهی دو شاهد معتبر است : ۱۵ یکی خود من هستم که بر خود شهادت میدهم و شاهد دیگر ، پدری است که مرا فرستاد . ۱۶ به او گفتند : « پدر تو کجا است ؟ عیسی پاسخ داد : « شما من را میشناسید و نه پدر مرا . اگر مرا میشناختید پدرم را نیز میشناختید . ۱۷ عیسی این سخنان را هنگامیکه در بیت المال معبد تعلیم میداد گفت و کسی به طرف او دست دراز نکرد ، زیرا رفت او هنوز نرسیده بود .

چنانکه من میروم شما نمی توانید بیایید

۱۸ باز عیسی به ایشان گفت : « من میروم و شما بسدنیال من خواهید گشت ولی در گناهان خود خواهید مرد و به جایی که من میروم نمی توانید بیایید . ۱۹ یهودیان به یکدیگر گفتند : « وقتی می گوید به جایی که من میروم شما نمی توانید بیایید ، آیا منظور من این است که می خواهد خودش را بکشد ؟ ۲۰ عیسی به آنها گفت : « شما به این عالم پائین تعلق دارید و من از عالم بالا آمده ام ، شما از این جهان هستید ولی من از این جهان نیستم . ۲۱ به این جهت به شما گفتیم که در گناهان خود خواهید مرد . اگر ایمان نیاورید که من او هستم در گناهان خود خواهید مرد . ۲۲ آنان از او پرسیدند : « تو کی هستی ؟ عیسی جواب داد : « من همان کسی هستم که از اول هم به شما گفتم . ۲۳ چیزهای زیادی دارم که در باره شما بگویم و داوری نسازم اما فرستنده من حق است و من آنچه را که از او میشوم به جهان اعلام میکنم . ۲۴ آنها نفهمیدند که او در باره پدر با آنان صحبت میکند .

عیسی باز به مردم گفت : « من نور جهان هستم ، کسی که از من پیروی کند در تاریکی سرگردان نخواهد شد بلکه نور حیات را خواهد داشت . ۲۵ فریسیان به او گفتند : « تو در باره خودت شهادت میدی پس شهادت تو اعتباری ندارد . ۲۶ عیسی در پاسخ گفت : « من حتی اگر بر خود شهادت بدهم ، شهادت من معتبر است زیرا من میدانم از کجا آمده ام و به کجا میروم ولی شما نمی دانید که من از کجا



۲۸ بهمن دلیل عیسی به آنان گفت: « وقتی شما پس انسان را از زمین بلند کرده‌اید آن وقت خواهید دانست که من او هستم و از خود کاری نمی‌کنم، بلکه همان طسور که پدر به من تعلیم داده است سخن می‌گویم. ۲۹ فرستنده من با من است. پدر مرا تنها نگذاشته است، زیرا من همیشه آنچه او را خوشنود می‌سازد به عمل می‌آورم. ۳۰ آرد نتیجه این سخنان بسیاری به او گردیدند.

آزادی و بردگی

۳۱ سپس عیسی به یهودیانی که به او گرویده بودند گفت: « اگر مطابق تصالیم من عمل کنید، در واقع پیرو من خواهید بود ۳۲ و حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد. ۳۳ آنها به او جواب دادند: « ما فرزندان ابراهیم هستیم و هرگز برده کسی نبوده‌ایم. مقصود تو از اینکه می‌گویی شما آزاد خواهید شد چیست؟ ۳۴ عیسی به ایشان گفت: « یقین بدانید که هر کسی که گناه میکند برده گناه است ۳۵ و برده همیشه در میان اهل خانه نمی‌ماند ولی پس همیشه میماند. ۳۶ پس اگر پس، شما را آزاد سازد و واقاً آزاد خواهید بود. ۳۷ می‌دانم که شما فرزندان ابراهیم هستید، اما چون سخنان من در دل‌های شما جائی ندارد، می‌خواهید مرا بکشید. ۳۸ من در باره آنچه در حضور پدر دیده‌ام سخن می‌گویم و شما هم آنچه را از پدر خود آموخته‌اید انجام می‌دهید. ۳۹ آنها در پاسخ گفتند: « ابراهیم پدر ما است. عیسی به آنها گفت: « اگر فرزندان ابراهیم می‌بودید، اعمال او را به جا می‌آوردید، ولی حالا میخواهید مرا بکشید در حالی که من همان کسی هستم که حقیقت را آنچنانکه از خدا شنیده‌ام به شما می‌گویم. ابراهیم چنین کاری نکرد. ۴۰ شما کارهای پدر خود را بیجا می‌آوردید. آنها به او گفتند: « ما سرانجامه نیستیم، ما یک پدر داریم و آن خود خدا

بزرگی و جلال میبخشد، همان کسی که شما می‌گوئید خدای شما است. ۴۱ شما هیچ وقت او را نشناخته‌اید، اما من او را می‌شناسم و اگر بگویم که او را نمی‌شناسم مانند شما دروغگو خواهم بود، ولی من او را می‌شناسم و آنچه می‌گویم اطاعت می‌کنم. ۴۲ پدر شما ابراهیم از اینکه امید داشت روز مرا ببیند خوشحال بود و آن را دید و شادمان شد. ۴۳ یهودیان به او گفتند: « تو هنوز پنجاه سال هم نداری پس چگونه ممکن است ابراهیم را دیده باشی؟ ۴۴ عیسی به ایشان گفت: « یقین بدانید که پیش از تولد ابراهیم، من بوده‌ام و منم. ۴۵ آنها سنگ برداشتند که به سوی عیسی پرتاب کنند ولی او از نظر مردم دور شد و مجد را ترک کرد و رفت.

فصل نهم

عیسی کور مادرزاد را شفا میدهد  
۱ وقتی از محلی میگذشت، کور مادرزادی را دید. ۲ شاگردانش از او پرسیدند: « ای استاد، به علت گناه کی برد که این مرد، نابینا دنیا آمد؟ خود او گناهکار بود یا والدینش؟ عیسی جواب داد: « نه از گناه خودش بود و نه از والدینش بلکه تا در وجود او کارهای خدا آشکار گردد. ۳ تا وقتی روز است باید کارهای فرستنده خود را انجام برسانیم. وقتی شب می‌آید کسی نمیتواند کار کند. ۴ تا وقتی در جهان هستم نور جهانم. ۵ وقتی این را گفت آب دهان به زمین انداخت و با آن گل ساخت و گل را به چشمان کور مالید ۶ و به او گفت: « برو و در حوض سیلوا (یعنی فرستاده) چشمهای خود را بشوی. ۷ پس رفت و شست و با چشمان باز برگشت: ۸ پس خمسایگان و کسانیکه او را در وقتی که گدائی میکرد می‌شناختند: « آیا این همان شخصی نیست که می‌شست و

است. ۹ عیسی به آنها گفت: « اگر خدا پدر شما می‌بود سرا درست مبداشتید زیرا من از جانب خدا آمده‌ام و در بین شما هستم. من خودسرا نه نیامده‌ام، بلکه او مرا فرستاد. ۱۰ چرا سخنان سرا نمی‌فهمید؟ برای اینکه طاققت شنیدید چنین سخنانی را ندارید. ۱۱ شما فرزندان پدر خود ایلیم هستید و آرزوهای پدر خود را به عمل می‌آورید، او از اول قاتل بود و از راستی بی‌خبر است، چون در او هیچ راستی نیست. وقتی دروغ می‌گوئید عطا یق سرشت خود رفتار می‌نمایید زیرا دروغگو و پدر تمام دروغ‌ها است. ۱۲ اما من چون حقیقت را به شما می‌گویم، به من ایمان نمی‌آوردید. ۱۳ کدام يك از شما می‌تواند گناهی به من نسبت دهد؟ پس اگر من حقیقت را می‌گویم چرا به من ایمان نمی‌آورید؟ ۱۴ کسانیکه از خدا باشد به کلام خدا گوش میدهند. شما به کلام خدا گوش نمی‌دهید چون از خدا نیستید. ۱۵

عیسی و ابراهیم

۱۶ یهودیان در جواب به او گفتند: « آیا درست نگفتم که تو سامری هستی و دیو داری؟ ۱۷ عیسی گفت: « من دیو ندارم، بلکه به پدر خود احترام میگذارم ولی شما مرا بی‌حرم می‌سازید. ۱۸ من طالب جلال خود نیستم، کس دیگری هست که طالب آن است و از فضیلت می‌کند. ۱۹ یقین بدانید اگر کسی از تعالیم من اطاعت نماید هرگز نخواهد مرد. ۲۰ یهودیان به او گفتند: « حالا مطمئن شدیم که تو دیو داری. ابراهیم و همه پیامبران مردند ولی تو می‌گویی: هر که از تعالیم من اطاعت نماید هرگز نخواهد مرد. ۲۱ آیا تو از پدر ما ابراهیم و همه پیامبران که مرده‌اند بزرگتری؟ فکر نمی‌کنی کی هستی؟ ۲۲ عیسی پاسخ داد: « اگر من خود را آدم بزرگی بدانم این بزرگی اوزشی نداده، آن پدر من است که مرا

گدائی می‌کرد؟ ۲۳ بعضی گفتند: « این همان شخص است. ۲۴ اما دیگران گفتند: « نه، این شخص به او شهادت دارد. ولی او خودش گفت: « من همان شخص هستم. ۲۵ از او پرسیدند: « پس چشمان تو چگونه باز شد؟ ۲۶ او در جواب گفت: « شخصی که اسمش عیسی است گل ساخت و به چشمان من مالید و به من گفت که به حوض سلرحا بروم و بشویم. من هم رفتم و چشمهای خود را شستم و بینا شدم. ۲۷ آنها پرسیدند: « آن شخص کجا است؟ پاسخ داد: « نمیدانم. ۲۸

تحقیق فریسان درباره شفا کور مادر زاد

۲۹ آنها آن مرد را که قبلاً نابینا بود نزد فریسان بردند، ۳۰ زیرا عیسی در روز سبت گل ساخته و چشمان او را باز کرده بود. ۳۱ در این وقت فریسان از او پرسیدند که چگونه بینا شده است. آن مرد به آنان گفت: « او روی چشمانم گل مالید و من شستم و حالا می‌توانم بینم. ۳۲ عده‌ای از فریسان گفتند: « این شخص از جانب خدا نیست چون قانون سبت را رعایت نمی‌کند. ۳۳ دیگران گفتند: « شخص گناهکار چگونه میتواند چنین معجزاتی بنماید؟ ۳۴ و در میان آنان دو دستگی بوجود آمد.

۳۵ آنها باز هم از آن شخص که نابینا بود پرسیدند: « نظرتو دوباره آن کسی که می‌گویی چشمان تو را باز کرد چیست؟ او پاسخ داد: « او يك پیامبر است. ۳۶ ولی یهودیان باور نمی‌کردند که آن مرد کور بوده و بینایی خود را باز یافته است تا اینکه والدین او را احضار کردند. ۳۷ از آنان پرسیدند: « آیا این مرد پس شما است؟ آیا شهادت میدهید که کور به دنیا آمده است؟ پس چگونه اکنون میتواند بیند؟ ۳۸ والدین آن شخص در جواب گفتند: « ما میدانیم که او فرزند ما میباشد و نابینا به دنیا آمده است. ۳۹ اما

نمیدانیم اکنون چگونه می‌تواند ببیند یا کی چشمان او را باز کرده است. از خوردش پیرمید ، او بالغ است و حروف خود را خواهد زد. <sup>۳۳</sup> والدین او چون از یهودیان می‌رسیدند این طور جواب دادند، زیرا یهودیان قیلا توراتی کرده بودند که هر کس اقرار کند که عیسی مسیح است او را از کتبه استخراج نمایند. <sup>۳۴</sup> از این جهت والدین آن مرد گفتند : « از خوردش پیرمید ، او بالغ است . »

<sup>۳۵</sup> پس برای بار دوم آن مرد را که قیلا کور بود احضار کرده گفتند : « سوگند یاد کن که حقیقت را خواهی گفت . ما میدانیم که این شخص گناهکار است . » <sup>۳۶</sup> آن مرد پاسخ داد : « اینکه او گناهکار است یا نه من نمی‌دانم فقط یک چیز میدانم که کور بودم و اکنون میبینم . » <sup>۳۷</sup> آنها پرسیدند : « با تو چه کرد؟ چگونه چشمان تو را باز نمود؟ » <sup>۳۸</sup> جواب داد : « من همین حالا بشما گفتم و گوش ندادید . چرا میخواهید دوباره بشنوید ؟ آیا شما هم میخواهید شاگرد او بشوید ؟ » <sup>۳۹</sup> پس به او دشنام دادند و گفتند : « خودت شاگرد او هستی ، ما شاگرد موسی هستیم . » ما میدانیم که خدا با موسی سخن گفت ولی دو مورد این شخص ما میدانیم که او از کجا آمده است . » <sup>۴۰</sup> آن مرد در جواب آنان گفت : « چیز عجیبی است که شما نمیدانید او از کجا آمده است دو حالیکه چشمان مرا باز کرده است . » <sup>۴۱</sup> همه میدانیم که خدا دعای گناهکاران را میشنود ولی اگر کسی خدا پرست باشد و اراده خدا را بجا آورد ، خدا دعای او را میشنود . <sup>۴۲</sup> از ابتدای پیدایش عالم شنیده نشده که کسی چشمان کور مادر زادی را باز کرده باشد . <sup>۴۳</sup> اگر این مرد از جانب خدا نیامده یوحنا نمیتواند بگوید که کسی . » <sup>۴۴</sup> به او گفتند : « تو که در گناه متولد شدی ، به ما تعلیم میدهی ؟ » و بعد او را از کتبه بیرون انداختند .

شیان نیکو

<sup>۱</sup> پس عیسی بار دیگر به آنها گفت : « یقین بدانید که من برای گوسفندان در هستم . <sup>۲</sup> همه کسانی که قبل از من آمدند دزد و راهزن بودند و گوسفندان به صدای آنان گوش ندادند . <sup>۳</sup> من در هستم ، هر که بوسله من وارد شود نجات می‌یابد و به داخل و خارج می‌رود و طوفه پیدا نمیکند . <sup>۴</sup> دزد می‌آید تا بزدود ، بکشد و نابود سازد . من آمده‌ام تا آدمیان حیات یابند و آن را به طور کامل داشته باشند . <sup>۵</sup> من شیان نیکو هستم ، شیان نیکو جان خود را برای گوسفندان خدا می‌سازد . <sup>۶</sup> اما مزدوری که شیان نیست و گوسفندان به او تعلق ندارند وقتی ببیند که گرگ می‌آید گوسفندان را می‌بخازد و فرار میکند . آنگاه گرگ به گله حمله میکند و گوسفندان را پراکنده می‌سازد . <sup>۷</sup> او می‌گریزد چون مزدور است و فکر گوسفندان نیست . <sup>۸</sup> من شیان نیکو هستم ، من گوسفندان خود را می‌شناسم و آنها هم مرا می‌شناسند . <sup>۹</sup> همانطور که پدر مرا می‌شناسد ، من هم پدر را می‌شناسم و جان خود را در راه گوسفندان فدا می‌سازم . <sup>۱۰</sup> من گوسفندان دیگری هم دارم که از این گله نیستند ، باید آنها را نیز بیارم . آنها صدای مرا خواهند شنید و یک گله و یک شیان خواهند شد . <sup>۱۱</sup> پدرم مرا دوست دارد زیرا من جان خود را فدا می‌کنم تا آنها را دیگر باز یابم . <sup>۱۲</sup> هیچکس جان مرا از من نمی‌گیرد ، من به میل خود آنها را فدا می‌کنم . اختیار دارم که آنها را فدا سازم و اختیار دارم آنها را باز بدست آورم . پدر این دستور را به من داده است . » <sup>۱۳</sup> به خاطر این سخنان ، بار دیگر در بین یهودیان دو دستگی بوجود آمد . <sup>۱۴</sup> بسیاری از آنان گفتند : « او دیو دارد و دیوانه است . چرا به سخنان او گوش میدهی ؟ » <sup>۱۵</sup> دیگران گفتند : « کسی که دیو دارد نمیتواند این طور سخن بگوید . آیا دیو میتواند چشمان

کور دلاق

<sup>۱</sup> وقتی عیسی شنید که او را از کتبه بیرون کرده‌اند او را پیدا کرد و از او پرسید : « آیا به پسر انسان ایمان داری ؟ » <sup>۲</sup> آن مرد پاسخ داد : « ای آقا ، کیست تا به او ایمان آورم ؟ » <sup>۳</sup> عیسی به او گفت : « تو او را دیده‌ای و او همان کسی است که اکنون با تو سخن می‌گوید . » <sup>۴</sup> او گفت : « و خداوند ایمان دارم . » و در مقابل عیسی سجده کرد .

<sup>۵</sup> عیسی سپس گفت : « من به خاطر دژوری به این جهان آمده‌ام تا کوران بینا و بینایان کور شوند . » <sup>۶</sup> بعضی از فریسیان که در اطراف او بودند این سخنان را شنیدند و به او گفتند : « آیا مقصودت اینستکه ما هم کور هستیم ؟ » <sup>۷</sup> عیسی به ایشان گفت : « اگر کور می‌بودید گناهی نمی‌داشتید ، اما چون می‌گویید بینا هستیم ، بهین دلیل هنوز در گناه هستید . »

فصل دهم

هل آغل گوسفندان

<sup>۱</sup> « یقین بدانید هر که از در به آغل گوسفندان وارد نشود بلکه از راه دیگری بالا برود او دزد و راهزن است . <sup>۲</sup> اما کسی که از در وارد شود شیان گوسفندان است . <sup>۳</sup> دربان در را برای او باز می‌کند و گوسفندان صدایش را میشنوند . او گوسفندان خود را به نام میخواند و آنان را بیرون می‌برد . <sup>۴</sup> وقتی گوسفندان خود را بیرون می‌برد خودش در جلوی آنها حرکت میکند و گوسفندان به دنبالش می‌روند زیرا صدای او را میشناسند . <sup>۵</sup> به دنبال غریبه نمی‌روند بلکه از او میگریزند زیرا صدای غریبه را نمی‌شناسند . » <sup>۶</sup> عیسی این مثل را برای ایشان آورد ولی آنها مقصود او را نفهمیدند .

کور را باز نماید ؟

یهودیان عیسی را نفی پذیرند

<sup>۱</sup> « وقتی عهد تقدیس در اورشلیم فرارسید ، زمستان بود . <sup>۲</sup> عیسی در صحن معبد و در داخل رواق سلیمان قدم میزد . <sup>۳</sup> یهودیان در اطراف او گرد آمدند و از او پرسیدند : « تا کی منا را در بی‌تکلیفی نگاه میداری ؟ اگر مسیح هستی آشکارا بگو . » <sup>۴</sup> عیسی گفت : « من به شما گفته‌ام اما شما باور نمی‌کنید . کارهایی که نام پدر انجام میدهم بر من شهادت میدهند . <sup>۵</sup> اما شما چون گوسفندان من نیستید ایمان نمی‌آورید . <sup>۶</sup> گوسفندان من صدای مرا میشنوند و من آنها را می‌شناسم و آنها به دنبال من می‌آیند . <sup>۷</sup> من به آنها حیات جاودان می‌بخشم و آنها هرگز هلاک نخواهند شد و هیچ کس نمی‌تواند آنها را از دست من بگیرد . <sup>۸</sup> پدری که آنان را به من بخشیده است از همه بزرگتر است و هیچ کس نمیتواند آنها را از دست پدر من بگیرد . <sup>۹</sup> من و پدر یک هستیم . »

<sup>۱۰</sup> « بار دیگر یهودیان سنگ برداشتند تا او را سنگسار کنند . <sup>۱۱</sup> عیسی به آنها گفت : « من از جانب پدر تلهای نیک بسیاری در برابر شما انجام داده‌ام . به خاطر کدامیک از آنها سرا سنگسار می‌کنید ؟ » <sup>۱۲</sup> یهودیان در جواب گفتند : « برای کارهای نیک نیست که می‌خواهیم تو را سنگسار کنیم بلکه به خاطر کفر تو است . تو که یک انسان هستی ادعای الوهیت میکنی ! »

<sup>۱۳</sup> عیسی در جواب گفت : « مگر در شریعت شما نوشته نشده است که شما خدایان هستید ؟ <sup>۱۴</sup> اگر خدا کسانی را که کلام او را دریافت کردند خدایان خوانده است و ما میدانیم که کلام خدا هرگز باطل نمیشود ، <sup>۱۵</sup> پس چرا به من که پدر ، مرا بسوزانده و به جهان فرستاده است نسبت کفر نمیدید وقتی می‌گویم پسر خدا هستم ؟ <sup>۱۶</sup> اگر

من کارهای پدرم را بجا نمی‌آورم به من ایمان نیابید ۳۸ و اما اگر کارهای او را انجام میدهم حتی اگر به من ایمان نمی‌آورید به کارهای من ایمان بیابید تا بدانید و مطمئن شوید که پدر در من است و من در او ۳۹ پس بار دیگر آنها میخواستند او را دستگیر کنند اما از نظر ایشان دور شد ۴۰

۴۰ یاز عیسی از رود اردن گذشته به جاثیکه یعنی قبلا تعجید میداد رفت و در آنجا ماند ۴۱ بسیاری از مردم پیش او آمدند و گفتند: «یحیی هیچ معجزه‌ای نکرد اما آنچه او در باره این مرد گفت راست بود» ۴۲ در آنجا بسیاری به عیسی گرویدند

فصل یازدهم

مرگ ایلعازر

۱ مردی بنام ایلعازر، از اهالی بیت عنیا یعنی دهکده مریم و خواهرش مرثا، مریض بود ۱ مریم همان بود که به پاهای خداوند عطر زبخت و آنها را با گیسوان خود خشک کرد و اکنون برادرش ایلعازر بیمار بود ۲ پس خواهرانش برای عیسی پیام فرستادند که: «ای خداوند، آن کسی که تو او را دوست داری یباراست» ۳ وقتی عیسی این را شنید گفت: «این بیماری به مرگ او منجر نخواهد شد بلکه وسیله‌ای برای جلال خدا است تا پس خدا نیز از این راه جلال یابد» ۴

۵ عیسی مرثا و خواهر او و ایلعازر را دوست میداشت ۶ پس وقتی از بیماری ایلعازر باخبر شد دو روز دیگر در جاثیکه بود نوحه کرد: «پس به شاگردان گفت: «بیاید با ما هم به یهودیه برویم» ۷ شاگردان به او گفتند: «ای استاد، هنوز از آن وقت که یهودیان میخواستند تو را سنگسار کنند چیزی نگذشته است. آیا

میکنی؟» ۸ مرثا گفت: «آری، خداوندا، من ایمان دارم که تو مسیح و پسر خدا هستی که می‌باید به جهان بیایی» ۹ عیسی غریبه نمیکند ۱۰ پس از اینکه این را گفت رفت و خواهر خود مریم را صدا کرد و به طور پنهانی به او گفت: «استاد آمده است و تنو را میخواهد» ۱۱ وقتی مریم این را شنید فوراً بلند شد و به طرف عیسی رفت ۱۲ عیسی هنوز به دهکده نرسیده بود بلکه در همان جایی بود که مرثا به دیدن او رفت ۱۳ یهودیانی که برای تسلی دادن به مریم در خانه بودند وقتی دیدند که او با عجله برخاسته و از خانه بیرون میرود به دنبال او رفتند و با خود میگفتند که او می‌خواهد به سر قبر برود تا در آنجا گریه کند ۱۴

۱۵ همینکه مریم به جاثیکه عیسی بود آمد و او را دیند: «پناه باری او افتاده گفت: «خداوندا، اگر در اینجا می‌بودی برادرم نمی‌مرد» ۱۶ عیسی وقتی او و یهودیانی را که همراه او بودند گریان دید از دل آمی کشید و سخت متأثر شد ۱۷ و پرسید: «او را کجا گذاشته‌اید؟» جواب دادند: «خداوندا، بیا و بین» ۱۸ اشک از چشمان عیسی سرار بر شد ۱۹ یهودیان گفتند: «ببینید چقدر او را دوست داشت!» ۲۰ اما بعضی گفتند: «آیا این مرد که چشمان کور را باز کرد نمی‌توانست کاری بکند که جلوی مرگ ایلعازر را بگیرد؟» ایلعازر زنده میشود

۲۱ پس عیسی در حالیکه از دل آه می‌کشید به سر قبر آمد ۲۲ قبر خاوری بود که سنگی جلوی آن گذاشته بودند ۲۳ عیسی گفت: «سنگ را بردارید» مرثا خواهر ایلعازر گفت: «خداوندا، الان چهار روز از مرگ او میگذرد و متعفن شده است» ۲۴ عیسی به او گفت: «آیا بتو نگفتم که اگر ایمان داشته باشی جلال خدا را خواهی

باز هم میخواهی به آنجا بروی؟» ۲۵ عیسی پاسخ داد: «آری پلئوروز دوازده ساعت نیست؟ کسی که در روز راه میرود لغزش نمی‌خورد زیرا نور این جهان را می‌بیند» ۲۶ اما اگر کسی در شب راه برود می‌لغزد زیرا در او هیچ نوری وجود ندارد» ۲۷ عیسی این را گفت و افزود: «دوست ما ایلعازر خوابیده است اما من میروم تا او را بیدار کنم» ۲۸ شاگردان گفتند: «ای خداوند، اگر او خواب باشد حتماً خوب خواهد شد» ۲۹ عیسی از مرگ او سخن می‌گفت اما آنها تصور کردند مقصود او خواب معمولی است ۳۰ آنگاه عیسی بطور واضح به آنها گفت: «ایلعازر مرده است» ۳۱ بخاطر شما خوشحالم که آنجا نبودم چون حالا میتوانید ایمان بیابورید، بیاید پیش او برویم» ۳۲ نو ما که او را دو قلم می‌گفتند به سایر شاگردان گفت: «بیاید ما هم برویم تا با او بیرویم» ۳۳

عیسی قیامت و حیات است

۳۴ وقتی عیسی به آنجا رسید معلوم شد که چهار روز است او را دفن کرده‌اند ۳۵ بیست و پنج کس از نیم فرسنگ از اورشلیم فاصله داشت ۳۶ و بسیاری از یهودیان نزد مرثا و مریم آمده بودند تا بخاطر مرگ برادرشان آنها را تسلی دهند ۳۷ مرثا به محض آنکه شنید عیسی در راه است برای استقبال او بیرون رفت ولی مریم در خانه ماند ۳۸ مرثا به عیسی گفت: «خداوندا، اگر تو اینجا می‌بودی برادرم میمرد» ۳۹ با وجود این میدانم که الان هم هر چه از خدا بخواهی به تو عطا خواهد کرد» ۴۰ عیسی گفت: «برادرت باز زنده خواهد شد» ۴۱ مرثا گفت: «میدانم که او در روز قیامت زنده خواهد شد» ۴۲ عیسی گفت: «من قیامت و حیات هستم، کسی که بمن ایمان بیابد حتی اگر بمیرد، حیات خواهد یافت» ۴۳ عیسی که زنده باشد و به من ایمان بیابد هرگز نخواهد مرد. آیا این را باور

دیده‌ای؟ ۴۴ پس سنگ را از جلوی قبر برداشتنند، آنگاه عیسی به آسمان نگاه کرد و گفت: «ای پدر، تو را شکر میکنم که سخن مرا شنیده‌ای» ۴۵ من میدانستم که تو همیشه سخن مرا میشنوی ولی به خاطر کسانی که اینجا ایستاده‌اند این را گفتم تا آنها ایمان بیابند که تو مرا فرستاده‌ای» ۴۶ پس از این سخنان، عیسی با صدای بلند فریاد زد: «ای ایلعازر، بیرون بیا» ۴۷ آن مرده، در حالیکه دستها و پاهایش با کفن بسته شده و صورتش با دستمالی پوشیده بود بیرون آمد، عیسی به آنها گفت: «او را باز کنید و بگذارید برود» ۴۸

توطئه علیه عیسی

(مسیحین در سن ۳۶: ۳۷-۳۸ و مرقس ۱۶: ۷-۸ و لوقا ۲۴: ۲۱-۲۲)

۴۹ بسیاری از یهودیانی که برای دیدن مریم آمده بودند، وقتی آنچه را عیسی انجام داد مشاهده کردند، به او ایمان آوردند ۵۰ اما بعضی از آنها پیش فریسان رفتند و کارهایی را که عیسی انجام داده بود به آنها گزارش دادند ۵۱ فریسان و سران کاهنان با شورای بزرگ یهود جلسهای تشکیل دادند و گفتند: «لاچه باید کسود آ این مرد معجزات زیادی میکند» ۵۲ اگر او را همینطور آزاد بگذاریم همه مردم به او ایمان خواهند آورد و آذوقه رومیان خواهند آمد و جا و ملت ما را خواهند گرفت» ۵۳ یکی از آنها یعنی قباها که در آن سال کاهن اعظم بود گفت: «دشمن اصلا چیزی نمیدانید» ۵۴ منوچه نسنید که لازم است يك نفر بخاطر قوم ببرد تا ملت ما بگلی نابود نشود» ۵۵ او این سخن را از خود نگفت بلکه چون در آن سال کاهن اعظم بود پیشگویی کرد که عیسی میاید در راه قوم یهود ببرد ۵۶ و نه تنها در راه آن قوم بلکه تا فرزندان خدا را که سرانند، هستند بصورت يك بدن واحد بهم پیوندند» ۵۷ از آن روز به بعد

آنها توطئه قتل او را چیدند. بعد از آن عیسی دیگر به طور علنی در بین یهودیان رفت و آمد نیکرد بلکه از آنجا به ناحیه ای نزدیک ییابان به شهری بنام افرایم رفت و با شاگردان خود در آنجا ماند. <sup>۵۵</sup> عید فصح یهودیان نزدیک بود و عده زیادی از آبادی های اطراف به اورشلیم آمدند تا قبل از عید خود را تطهیر نمایند. <sup>۵۶</sup> آنها در جستجوی عیسی بودند و در عهد به یکدیگر میگفتند: « او به جشن نخواهد آمد. نظر شما چیست؟ » <sup>۵۷</sup> اما سران کاهنان و فریسیان دستور داده بودند که هر که بداند عیسی کجا است اطلاع دهد تا او را دستگیر نمایند.

فصل دوازدهم

تقدیم عیسی بوسیله مریم (مسیح در ص ۲۶: ۱۳-۱۲ و مرقس ۱۴: ۳-۲)

<sup>۱</sup> شش روز قبل از عید فصح، عیسی به بیت عنیا، محل زندگی ایلمازر یعنی همان کسی که او را پس از مردن زنده کرده بود، آمد. <sup>۲</sup> آنها در آنجا برای او شامی تهیه دیدند. مرثا خدمت میکرد و ایلمازر با مهمانان پهلوی عیسی بوسه میزد. <sup>۳</sup> آنگاه مریم پیمانه ای از عطر بسیار گرانبها که روغن سنبل خالص بود آورد و بر پاهای عیسی ریخت و با گیسوان خمود آنها را خشک کرد بطوریکه آن خانه از بوی عطر پر شد. <sup>۴</sup> در این وقت یهودای اسخریوطی پسر شمعون که یکی از حواریون عیسی بود و بیزودی او را تسلیم میکرد گفت: « چرا این عطر به قیمت نسی و پنج هزار دینار فروخته نشد تا پول آن به فقرا داده شود؟ » <sup>۵</sup> او این را از روی دلسوزی برای یقرا نگفت بلکه باین دلیل گفت که خودش مسئول کیسه پول و شخصی دزدی بود و از پولی که به او میدادند بر میداشت. <sup>۶</sup> عیسی گفت: « با او کاری نداشته باش، بگذار آنرا

بیست؟ تمام دنیا به دنبال او رفته است. »

یوحنا فانی می خواهند عیسی را ببینند

<sup>۱۰</sup> در میان کسانی که برای عبادت عید به اورشلیم آمده بودند عده ای یونانی بودند. <sup>۱۱</sup> آنها نزد فیلیس که اهل بیت صیدای جلیل بود آمدند و گفتند: « ای آقا، با ما می خواهی عیسی را ببینیم. » <sup>۱۲</sup> فیلیس رفت و اینرا به اندریاس گفت و آن وقت هر دوی آنها رفتند و به عیسی گفتند. <sup>۱۳</sup> عیسی به آنها گفت: « ساعت آن رسیده است که پسر انسان جلال یابد. <sup>۱۴</sup> بقین بدانید که اگر دانستم بدخول خاک نرود و نرسد، هیچوقت از یک دانه بیشتر نمیشود اما اگر بمیرد دانه های بی شماری بیار می آورد. <sup>۱۵</sup> کسی که جان خود را دوست دارد آنرا از دست میدهد و کسی که در این جهان از جان خود بگذرد آنرا تا به حیات جاودانی حفظ خواهد کرد. <sup>۱۶</sup> اگر کسی میخواهد مرا خدمت کند باید به دنبال من بیاید و هر جا من باشم خادم من نیز در آنجا با من خواهد بود و اگر کسی مرا خدمت کند پدر من او را سرافراز خواهد کرد.

عیسی در باره هر یک خورد سخن می گوید

<sup>۱۷</sup> اکنون جان من در اضطرار است. چه بگویم؟ آری بگویم: « ای پدر مرا از این ساعت برهان؟ اما برای همین منظور من به این ساعت رسیده ام. <sup>۱۸</sup> ای پدر، نام خود را جلال بده. » در آن وقت صدائی از آسمان رسید که میگفت: « آن را جلال داده ام و باز هم جلال خواهم داد. » <sup>۱۹</sup> گروهی که آنجا ایستاده بودند گفتند: « صدای رعد بود. » و دیگران گفتند: « فرشته ای با او سخن گفت. » <sup>۲۰</sup> عیسی در جواب گفت: « ای پسران بدانید بخاطر شما آمده ام. نه بخاطر من. <sup>۲۱</sup> اکنون متوقع داوری این جهان است و حکمران این جهان بیرون رانده میشود. <sup>۲۲</sup> وقتی از زمین بالا برده

تا روزی که مرا دفن میکنند نگاهدارد. <sup>۲۳</sup> فراقا همیشه در بین شما خواهند بود اما من همیشه یا شما نخواهم بود. »

توطئه علیه آیدملار

<sup>۲۴</sup> عده زیادی از یهودیان شنیدند که عیسی در آنجا است. پس آمدند تا نه تنها عیسی بلکه ایلمازر را هم که زنده کرده بود ببینند. <sup>۲۵</sup> بنابراین سران کاهنان تصمیم گرفتند که ایلمازر را نیز بکشند. <sup>۲۶</sup> زیرا او باعث شده بود بسیاری از یهودیان از رهبران خود روگردان شده به عیسی ایمان آورند.

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(مسیحین در ص ۲۱: ۱-۱۱ و مرقس ۱۱: ۱-۱۱ و لوقا ۱۹: ۲۸-۲۷) <sup>۱</sup> فردای آنروز جمعیت بزرگی که برای عید آمده بودند وقتی شنیدند عیسی در راه اورشلیم است، <sup>۲</sup> شاخه های نخل به دست گرفتند و به استقبال او رفتند. آنها فریاد میکردند: « هوشیانا، فرخنده باد پادشاه اسرائیل که بنام خداوند می آید. » <sup>۳</sup> عیسی کره الاخی ساخت و بر آن سوار شد، چنانکه کلام خدا مفسر مابذ، <sup>۴</sup> « ای دختر صهیون، دروگر ترس، اکنون پادشاه تو که بر کره الاخی سوار است می آید. » <sup>۵</sup> در ابتدا مقصود این چیزها برای شاگردان روشن بود اما پس از آنکه عیسی به جلال رسید آنها بیاد آوردند که این چیزها در باره او نوشته شده بود و همانطور هم آنها برای او انجام داده بودند.

<sup>۶</sup> موقعی که عیسی ایلمازر را صدا زد و زنده از قبر بیرون آورد، عده زیادی حضور داشتند. آنها آنچه را که دیده و شنیده بودند نقل کردند. <sup>۷</sup> به این دلیل آن جمعیت بزرگه به استقبال عیسی آمدند، زیرا شنیده بودند که عیسی این معجزه را انجام داده بود. <sup>۸</sup> فریسیان به یکدیگر گفتند: « نمی بینند که هیچ کاری از شما ساخته

میشود همه آدمیان را بسوی خود خواهیم کشید. » <sup>۹</sup> عیسی این را در اشاره به نوع مرگی که در انتظارش بود گفت. <sup>۱۰</sup> مردم به او گفتند: « تورات به ما تعلیم میدهد که مسیح تا به ابد زنده میماند. پس تو چگونه میگویی که پسر انسان باید بالا برود شود؟ این پسر انسان کیست؟ » <sup>۱۱</sup> عیسی به آنان گفت: « فقط تا زمانی کوتاه نور با شما است. تا وقتی این نور با شما است راه بروید مبادا تاریکی شما را فرا گیرد. کسی که در تاریکی راه میبرد نمیداند به کجا میرود. <sup>۱۲</sup> تا زمانی که نور را دارید به نور ایمان یاورید تا فرزندان نور شوید. »

بی ایمانی یهودیان

عیسی این را گفت و از پیش آنان رفت و پنهان شد. <sup>۱۳</sup> با وجود معجزات بسیاری که در حضور آنان انجام داد آنها به لو ایمان نیاوردند. <sup>۱۴</sup> تا سخن اشعای پیامبر تحقق یابد که گفته بود: « ای خداوند، آیا پیام ما را کسی باور نموده و آیا قنوت خداوند به احدی مشکوف گردیده است؟ » <sup>۱۵</sup> پس آنها نتوانستند ایمان آورند، زیرا اشعای باز هم فرموده است: <sup>۱۶</sup> « چشمان آنها را ناپسند و دلهاشان را سخت گردانیده است تا با چشمان خود نبینند و با دلهای خود نفهمند و بسوی من باز نگردند تا ایشان را شفا دهم. » <sup>۱۷</sup> اشعای این را فرمود زیرا جلال عیسی را دید و در باره او سخن گفت.

<sup>۱۸</sup> با وجود این بسیاری از بزرگان یهود به او گرویدند ولی به خاطر فریسیان و از ترس آنکه مبادا از کنیسه اخراج شوند به ایمان خود اقرار نمی کردند. <sup>۱۹</sup> زیرا آنان تعریف و تمجید از انسان را بیش از حرمت و هژائی که از جانب خدا است دوست میداشتند. <sup>۲۰</sup> داوری بوسیله کلام عیسی

<sup>۲۱</sup> پس عیسی با صدای بلند گفت: « هر که بسم من ایمان

یاورد نه لفظ به من بلکه به فرستنده من نیز ایمان آورده است. ۲۵ هر که مرا می بیند فرستنده مرا دیده است. ۲۶ من نوری هستم که به جهان آمده ام تا هر که به من ایمان آورد در تاریکی نباشد، اما اگر کسی سخنان مرا بشنود و اطاعت نکند، من در حقیقت نور داوری نمی کنم زیرا نیامده ام تا جهان را محکوم سازم بلکه تا جهان را نجات بدهم. ۲۷ داوری هست که هر که مرا رد کند و سخنانم را نپذیرد او را محکوم میسازد. سخنانی که من گفتم در روز آخر او را محکوم خواهد ساخت. ۲۸ چون من از خود سخن نمی گویم بلکه پدری که مرا فرستاده است به من فرمان داد که چه بگویم و چگونه صحبت کنم. ۲۹ من میدانم که فرمان او حیات جاودانی است. پس آنچه من میگویم کاملاً همان چیزی است که پدر به من گفته است.

فصل سیزدهم

شنیدن پاهای شاگردان

۱ یک روز قبل از عید فصح بود. عیسی فهمید که ساعتش فرا رسیده است و میبایست این جهان را ترک کند و پیش پدر برود. او که همیشه متعلقان خود را در این جهان محبت می نمود، آنها را تا به آخر محبت کرد. ۲ وقت شام خوردن بود و شیطان قیلا یهودای اسخر یووطی پسر شمعون را برانگیخته بود که عیسی را تسلیم نماید. ۳ عیسی که میدانست پدر همه چیز را به دست او سپرده و از جانب خدا آمده است و به سوی او می رود، ۴ از سفره برخاسته لباس خود را کنار گذاشت و حوله ای گرفته به کمر بست. ۵ بعد از آن در لگنی آب ریخت و شروع کرد به شستن پاهای شاگردان و خشک کردن آنها با حوله ای که به کمر بسته بود. ۶ وقتی نوبت به شمعون بطرس رسید او به عیسی گفت: «ای خداوند، آیا تو می خواهی پاهای مرا بشوئی؟» ۷ عیسی در جواب گفت: «تو اکنون نمی فهمی من چه

میکنم ولی بعداً خواهی فهمید.» ۸ بطرس گفت: «هرگز نمی گذارم پاهای مرا بشوئی.» عیسی به او گفت: «اگر تو را نشویم تو در من سهمی نخواهی داشت.» ۹ شمعون بطرس گفت: «پس ای خداوند، نه تنها پاهای مرا بلکه دستها و سرم را نیز بشو.» عیسی گفت: «کسی که غسل کرده است احتیاجی به شستشو ندارد بجز شستن پاهایش. او از سر تا پا تمیز است و شما پالک هستید، ولی نه همه.» ۱۱ چون او می دانست چه کسی او را تطهیر خواهد نمود، به همین دلیل گفت همه شما پالک نیستید.

۱۲ بعد از آنکه پاهای آنان را شست و لباس خود را پوشید دوباره سر سفره نشست و از آنها پرسید: «آیا تمهیدید برای شما چه کردم؟» ۱۳ شما مرا استاد و خداوند خطاب میکنید و دوست هم میگیرید زیرا که چنین هستم. ۱۴ پس اگر من که استاد و خداوند شما هستم پاهای شما را شستم شما هم باید پاهای یکدیگر را بشوید. ۱۵ به شما نمونه ای دادم تا همانطور که من یا شما رفتار کردم شما هم رفتار کنید. ۱۶ یقین بدانید که هیچ غلامی از ارباب خود و هیچ قاصدی از فرستنده خویش بزرگتر نیست. ۱۷ هرگاه اینرا فهمیدید، خواهش بحال شما اگر به آن عمل نمائید.

۱۸ آنچه میگویم مربوط به همه شما نیست. من کسانی را که برگزیده ام میشناسم. اما این پیشگویی کتاب مقدس نباید تحقق یابد: آن کسی که با من نان میخورد سر عهد من برخاسته است. ۱۹ اکنون بیش از وقوع این را به شما میگویم تا وقتی واقع شود ایمان آورید که من او هستم. ۲۰ یقین بدانید هر کس، کسی را که من میفرستم بپذیرد مرا بپذیرفته است و هر که مرا بپذیرد فرستنده مرا بپذیرفته است.»

شما هم میگویم آنجائیکه من میروم شما نمیتوانید بیایید. ۲۱ به شما فرمان تازه ای میدهم: یکدیگر را دوست بدارید. همانطور که من شما را دوست داشته ام شما نیز یکدیگر را دوست بدارید. ۲۲ اگر نسبت به یکدیگر محبت داشته باشید، همه خواهند فهمید که شاگردان من هستید.»

پیشگویی انکار بطرس

(سینین در سنی ۲۵-۳۱:۱۶ و لولا ۲۱-۲۷:۱۶ و لولا ۲۲-۲۴:۴۴)

۲۳ شمعون بطرس به او گفت: «ای خداوند، کجا میروی؟» عیسی پاسخ داد: «جائیکه میروم منو حالا نمی توانی به دنبال من بیایی، اما بعداً خواهی آمد.» ۲۴ بطرس گفت: «ای خداوند، چرا نمی توانم همین حالا بدنبال تو بیایم؟ من حاضرم جان خود را بخاطر تو بدهم.» ۲۵ عیسی به او جواب داد: «آیا حاضری جان خود را به خاطر من بدهی؟ یقین بدان که پیش از بانگ خروس سه بار خواهی گفت که مرا نمی شناسی.»

فصل چهاردهم

عیسی یگانه راه بیوی خداست

۱ «پاهای شما مضطرب نشود. به خدا توکل نمائید، به من نیز ایمان داشته باشید. ۲ در خانه پدر من منزل های بسیاری هست. اگر چنین نبود، به شما میگویم - من میروم تا مکانی برای شما آماده سازم.» پس از اینکه رفتن و مکانی برای شما آماده ساختم، دوباره بیایم و شما را پیش خود میبرم تا جائیکه من هستم شما نیز باشید. ۳ شما میدانید به کجا میروم و راه آنرا نیز میدانید. ۴ «تو ما گفت: «ای خداوند، ما نمیدانیم تو به کجا میروی، پس چگونه میتوانیم راه را بدانیم.» عیسی به او گفت: «من راه و راستی و حیات هستم، هیچکس جز بوسیله من نزد پدر نیاید.» ۵ اگر مرا میشناختید

پیشگویی در باره تسلیم شدن

(سینین در سنی ۲۶-۳۱:۲۶ و لولا ۲۱-۲۷:۱۶ و لولا ۲۲-۲۴:۴۴)

۱۱ وقتی عیسی این را گفت روحاً سخت مضطرب شد و بطور آشکار فرمود: «یقین بدانید که یکی از شما مرا تسلیم دشمنان خواهد کرد.» ۱۲ شاگردان با شک و تردید به یکدیگر نگاه میکردند زیرا نمی دانستند اینرا در باره کدام يك از آنها میگویند. ۱۳ یکی از شاگردان که عیسی او را دوست میداشت پهلوی او نشسته بود. ۱۴ پس شمعون بطرس با اشاره از او خواست از عیسی پرسد که او در باره کدامیک از آنها صحبت میکند. ۱۵ بنابراین آن شاگرد به عیسی نزدیکتر شده از او پرسید: «ای خداوند، او کیست؟» ۱۶ عیسی پاسخ داد: «من این تکه نان را به داخل کاسه فرو می برم و به او میدهم، او همان شخص است.» پس وقتی تکه نان را به داخل کاسه فرو برد، آنرا به یهودا پسر شمعون اسخر یووطی داد. ۱۷ همینکه یهودا لقمه را گرفت شیطان وارد وجود او شد. عیسی به او گفت: «آنچه را میکنی زودتر بکن.» ۱۸ ولی از کسایتیکه بر سر سفره بودند هیچ کس نفهمید مقصود او از این سخن چه بود. ۱۹ بعضی گمان کردند که چون یهودا مسئول کاسه پول بود عیسی به او می گوید که هر چه برای عید لازم دارند خریداری نمایند و با چیزی به قمار بدهند. ۲۰ به محض اینکه یهودا لقمه را گرفت بیرون رفت و شب بود.

فرمان تازه

۲۱ وقتی یهودا بیرون رفت عیسی گفت: «اکنون پسر انسان جلال مییابد و بوسیله او خدا نیز جلال مییابد.» ۲۲ و اگر خدا بوسیله او جلال یابد خدا نیز او را جلال خواهد داد و این جلال بیزودی شروع میشود. ۲۳ ای فرزندان من، زمانی کوتاه با شما هستم. آنگاه به دنبال من خواهید گشت و همانطور که به یهودیان گفتم اکنون به

پدر مرا نیز میشناختید از این پس شما او را می شناسید و او را دیده اید. «<sup>۸</sup> فیلیپس به او گفت: «وای خداوند، پدر را به ما نشان بده و این برای ما کافی است.»<sup>۹</sup> عیسی به او گفت: «ای فیلیپس، در این ملت طولانی، من با شما بوده ام و تو هنوز مرا نشناخته ای؟ هر که مرا دید پدر را دیده است. پس چگونه میگوئی پدر را به ما نشان بده؟<sup>۱۰</sup> آیا باور نمیکنی که من در پدر هستم و پدر در من است. سخنانی که به شما میگویم از خودم نیست. آن بگری که در من ساکن است همه این کارها را انجام میدهد.»<sup>۱۱</sup> به من ایمان داشته باشید که من در پدر هستم و پدر در من است. در غیر اینصورت به خاطر اعمالی که از من دیده اید به من ایمان داشته باشید.<sup>۱۲</sup> یحیی بدانید هر که به من ایمان بیاورد آنچه را من میکنم خواهد کرد و حتی کارهای بزرگتری هم انجام خواهد داد، زیرا من نزد پدر میروم<sup>۱۳</sup> و هر چه بنام من بخواهد آنها انجام خواهم داد تا پدر در پسر جلال یابد.<sup>۱۴</sup> اگر چیزی بنام من بخواهد آنها انجام خواهم داد.»

وعدۀ روح القدس

<sup>۱۵</sup> و اگر مرا دوست دارید دستورهای مرا اطاعت خواهید کرد  
<sup>۱۶</sup> و من از پدر درخواست خواهم کرد و او پشیمان دیگری به شما خواهد داد که همیشه با شما بماند.<sup>۱۷</sup> یعنی همان روح راستی که جهان نمی تواند بیاید زیرا او را تمییز و تمییزشده و لایق شما او را می شناسید، چون او پیش شما میماند و در شما خواهد بود.<sup>۱۸</sup> شما را تنها نمی گذارم، پیش شما میسر میگردم.<sup>۱۹</sup> پس از آنکه زمانی جهان دیگر مرا نخواهد دید اما شما مرا خواهید دید و چون من زنده ام شما هم خواهید زیست.<sup>۲۰</sup> در آن روز خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما.<sup>۲۱</sup> هر که احکام مرا قبول کند و مطابقت آنها عمل نماید او

کسی است که مرا دوست دارد و هر که مرا دوست دارد پدر من او را دوست خواهد داشت و من نیز او را دوست داشته خود را به او ظاهر خواهم ساخت.<sup>۲۲</sup> یهو (نه یهودای اسخریوطی) از او پرسید: «ای خداوند، چرا میخواهی خود را به ما ظاهر سازی اما نه به جهان؟»<sup>۲۳</sup> عیسی در جواب او گفت: «هر که مرا دوست دارد مطابق آنچه می گویم عمل خواهد نمود و پدر من او را دوست خواهد داشت و ما پیش او آمده و با او خواهیم ماند.»<sup>۲۴</sup> کسی که مرا دوست ندارد مطابق گفتار من عمل نمیکند. آنچه شما میشنوید از خودم نیست بلکه از پدری که مرا فرستاده است.

<sup>۲۵</sup> «این چیزها را وقتی هنوز با شما هستم میگویم، اما پشیمان شما یعنی روح القدس که پدر بنام من خواهد فرستاد همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه را به شما گفته ام به یاد شما خواهد آورد.»

<sup>۲۶</sup> آرامش برای شما به جا میگذارم، من آرامش خود را به شما میدهم. جهان نمی تواند آن آرامش را به طوری که من به شما میدهم بدهد. دلای شما مضطرب نشود و ترسان نباشید.<sup>۲۷</sup> شنیدید که به شما گفتم من میروم ولی نزد شما برمیگردم. اگر مرا دوست میداشتید از شنیدن اینکه من پیش پدر میروم شاد میشدید زیرا پدر از من بزرگتر است.<sup>۲۸</sup> اکنون قبل از اینکه این کار عملی شود به شما گفتم تا وقتی اتفاق می افتد ایمان بیاورید.<sup>۲۹</sup> بعد از این با شما زیاد سخن نمی گویم زیرا حکمران این جهان میاید، او بر من هیچ قدرتی ندارد.<sup>۳۰</sup> اما برای اینکه جهان باید بداند که من پسر را دوست دارم، دستورات او را به طور کامل انجام میدهم. برخیزید از اینجا برویم.»

نمیخوام زیرا بنده تمیذاند او را بش چه میکند. من شما را دوستان خود خوانده ام زیرا هر چه را از پدر خود شنیدم برای شما شرح دادم.<sup>۳۱</sup> شما مرا برنگزیده اید بلکه من شما را برگزیده ام و مأمور کردم که بروید و میوه بیاورید. میوه ای که دائمی باشد تا هر چه بنام من از پدر بخواهید به شما عطا نماید.<sup>۳۲</sup> حکم من برای شما این است که یکدیگر را دوست بدانید.»

نقوت جهان

<sup>۳۳</sup> «اگر جهان از شما نفرت دارد بدانید که قبل از شما از من نفرت داشته است.»<sup>۳۴</sup> اگر شما متعلق به این جهان بودید جهان متعلقان خود را دوست میداشت، اما چون شما از این جهان نیستید و من شما را از جهان برگزیده ام، به این سبب جهان از شما نفرت دارد.<sup>۳۵</sup> آنچه را گفتم به خاطر پسایید: سلام از ارباب خود بزرگتر نیست. اگر به من آزاد رسانیدند به شما نیز آزاد خواهند رسانید و اگر از تعالیم من پیروی کردند از تعالیم شما نیز پیروی خواهند نمود.<sup>۳۶</sup> چون شما به من تعلق دارید آنها با شما چنین رفتاری خواهند داشت زیرا فرستنده مرا نمی شناسند.<sup>۳۷</sup> اگر من نمی آمدم و با آنها سخن نمی گفتم آنها تقصیری نمی داشتند، ولی اکنون دیگر برای گناه خود خدای ندارند.<sup>۳۸</sup> کسی که از من متنفر باشد از پدر من نیز نفرت دارد.<sup>۳۹</sup> اگر در میان آنان کارهایی را که هیچ شخص دیگر قادر به انجام آنها نیست انجام نداده بودم مفسر نمی بودند ولی آنها آن کارها را دیده اند ولی با وجود این، هم از من و هم از پدر من نفرت دارند.<sup>۴۰</sup> و به این ترتیب تورات آنها که میگوید: «بی رحمت از من متنفرند» تحقق می یابد.<sup>۴۱</sup> اما وقتی پشیمان شما که او را از جانب پدر نزد شما نفرستم باید یعنی روح راستی که از پدر صادر میگردد، او درباره من شهادت خواهد داد

فصل پانزدهم

تاک حقیقی

<sup>۱</sup> «من تاک حقیقی هستم و پدر من باغیان است.»<sup>۲</sup> هر شاخه ای را که در من نمی یابود میبرد و هر شاخه ای که نمی یابود آنرا پاک میسازد تا میوه بیشتری بیار آورد.<sup>۳</sup> شما با سخنانی که به شما گفتم پاک شده اید.<sup>۴</sup> در من بمانید و من در شما. همانطور که هیچ شاخه ای نمیتواند بخودی خود میوه دهد مگر آنکه در تاک بماند، شما نیز نمیتوانید نمی یابورید مگر آنکه در من بمانید.<sup>۵</sup> «من تاک هستم و شما شاخه های آن هستید. هر که در من بماند و من در او، میوه بسیار می آورد چون شما نمیتوانید جدا از من کاری انجام دهید.»<sup>۶</sup> اگر کسی در من نماند مانند شاخه ای بدون افکنده میشود و خشک میگردد. مردم شاخه های خشکیده را جمع میکنند و در آتش میسوزانند و میسوزانند.<sup>۷</sup> اگر در من بمانید و سخنان من در شما بماند هر چه میخواهید بطلبید که حاجت شما برآورده میشود.<sup>۸</sup> جلال پدر من در این است که شما میوه فراوان بیاورید و به این طریق شاگردان من خواهید بود.<sup>۹</sup> همانطور که پدر مرا دوست داشته است من هم شما را دوست داشتم. در محبت من بمانید.<sup>۱۰</sup> اگر مطابق احکام من عمل کنید در محبت من خواهید ماند، همانطور که من احکام پدر را اطاعت نموده ام و در محبت او ساکن هستم.<sup>۱۱</sup> «این چیزها را به شما گفته ام تا شادی من در شما باشد و شادی شما کامل گردد.»<sup>۱۲</sup> حکم من این است که یکدیگر را دوست بدانید، همانطور که من شما را دوست داشتم.<sup>۱۳</sup> محبتی بزرگتر از این نیست که کسی جان خود را فدای دوستان خود کند.<sup>۱۴</sup> شما دوستان من هستید اگر احکام مرا انجام دهید.<sup>۱۵</sup> دیگر شما را بنده

۱۲ و شما نیز شامدان من خواهید بود زیرا از ابتدا با من بوده‌اید .»

فصل شانزدهم

۱ « این چیزها را به شما گفتم تا ایمانان مست نشود . ۱ شما را از کسبهما بیرون خواهند کرد و در حقیقت زمانی می‌آید که هر که شما را بکشد گمان می‌کند که با این کار به خدا خدمت می‌نماید . ۲ این کارها را یا شما خواهند کرد زیرا نه پدر را می‌شناسند و نه مرا . ۳ این چیزها را به شما گفتم تا وقتی زمان وقوع آنها برسد گفتار مرا به خاطر آورید .»

کلام روح القدس

۴ « این چیزها را در اول به شما نگفتم زیرا خودم با شما بودم ۵ اما اکنون پیش کسی که مرا فرستاد می‌روم و هیچکس از شما نمی‌رسد: کجا می‌روی؟ ۶ ولی چون این چیزها را به شما گفتم دل‌های شما بر از غم شد . ۷ با وجود این ، این حقیقت را به شما می‌گویم که وقتی من برای شما بهتر است زیرا اگر من سرور پشتیبانان پیش شما نمی‌آید اما اگر بروم او را نزد شما خواهم فرستاد ۸ و وقتی او می‌آید جهان را در مورد گناه و عدالت و مکافات متقاعد می‌سازد . ۹ گناه را نشان خواهد داد چون به من ایمان نیاورند ، ۱۰ عدالت را مکشوف خواهد ساخت چون من پیش پدر بروم و دیگر مرا نخواهند دید ۱۱ و واقعیت مکافات به آنها ثابت می‌شود چون حکمران این جهان محکوم شده است .»

۱۲ « چیزهای بسیاری هست که باید به شما بگویم ولی شما فعلا طاقت شنیدن آنها را ندارید . ۱۳ در هر حال ، وقتی او که روح راستی است بیاید شما را به تمام حقیقت رهبری خواهد کرد زیرا از خود سخن نخواهد گفت بلکه فقط دربارۀ آنچه بشنود سخن می‌گوید و شما را از امور آینده باخبر می‌سازد . ۱۴ او مرا جلال خواهد داد زیرا

حقیقتی را که از من دریافت کرده به شما اعلام خواهد نمود . ۱۵ هر چه پدر دارد از آن من است و به همین دلیل بود که گفتم : حقیقتی را که از من دریافت کرده به شما اعلام خواهد نمود .»  
غم و شادی

۱۶ « بعد از مدتی ، دیگر مرا نمی‌بیند ولی باز بعد از چند روز مرا خواهد دید .» ۱۷ پس بعضی از شاگردان به یکدیگر گفتند : « چرا او می‌گوید : بعد از مدتی دیگر مرا نخواهد دید ولی باز بعد از مدتی مرا خواهد دید ؟ چون به نزد پدر می‌روم ؟ مقصود او از این سخن چیست ؟ ۱۸ سپس آنها گفتند : « این مدتی که او درباره آن سخن می‌گوید چیست ؟ ما نمی‌دانیم . در بارۀ چه چیز صحبت می‌کند .» ۱۹ عیسی فهمید که آنها می‌خواهند در این باره از او چیزی بپرسند ، پس به آنها گفت : « من به شما گفتم که بعد از مدتی ، دیگر مرا نخواهد دید ولی باز بعد از مدتی مرا خواهد دید . آیا بحث شما در بارۀ این است ؟ ۲۰ یقین بدانید که شما اهلک خواهید گشت و ماتم خواهید گرفت ولی جهان شادی خواهد کرد . شما غمگین خواهید شد ولی غم شما به شادی مبدل خواهد گشت . ۲۱ يك زن در وقت زایمان درد میکشد و از درد ناراحت است اما به محض اینکه طفل به دنیا می‌آید درد و ناراحتی خود را فراموش میکند به خاطر اینکه يك انسان به جهان آمده است . ۲۲ شما هم همینطور اکنون غمگین و ناراحت هستید ولی شما را باز خواهم دید و در آن وقت شامدان خواهید شد و هیچکس نمی‌تواند این شادی را از شما بگیرد . ۲۳ در آن روز دیگر از من چیزی نخواهد پرسید . یقین بدانید که هر چه بنام من از پدر نخواهد به شما خواهد داد . ۲۴ تاکنون چیزی بنام من نخواسته‌اید ، بخواید تا بدست آورید و شادی شما کامل گردد .»

پسر واری بر جهان

۲۵ « تا به حال یا مثل و کتابه با شما سخن گفته‌ام ولی زمانی خواهد آمد که دیگر با مثل و کتابه با شما صحبت نخواهم کرد بلکه واضح و بی پرده درباره پدر با شما سخن خواهم گفت . ۲۶ وقتی آن روز برسد خواهش خود را بنام من از خدا خواهم کرد و من تمییزم که برای شما از پدر تقاضا خواهم نمود ، ۲۷ زیرا پدر خودش شما را دوست دارد چون شما مرا دوست داشته‌اید و قبول کرده‌اید که من از جانب خدا آمده‌ام . ۲۸ من از نزد پدر آمدم و به جهان وارد شدم و اکنون جهان را ترک می‌کنم و بسوی پدر می‌روم .»

۲۹ « شاگردان به او گفتند : لا حالا بطور واضح بدون اشاره و کتابه سخن می‌گوئی . ۳۰ ما اکنون مطمئن هستیم که تو همه چیز را میدانی و لازم نیست کسی چیزی از تو پرسد و به این دلیل است که ما ایمان داریم تو از نزد خدا آمده‌ای .» ۳۱ عیسی پاسخ داد : « آیا حالا ایمان دارید ؟ ۳۲ ببینید ، ساعتی می‌آید ، در واقع هم اکنون شروع شده است - که همه شما پراکنده می‌شوید و به خانه‌های خود می‌روید و مرا تنها می‌گذارید . با وجود این ، من تنها نیستم زیرا پدر با من است . ۳۳ این چیزها را به شما گفتم تا در انبساط یا من آرامش داشته باشید . در جهان رنج و زحمت خواهید داشت . ولی شجاع باشید ، من بر دنیا جیره شده‌ام .»

فصل هفدهم

دنای برای شاگردان

۱ پس از این سخنان عیسی بسوی آسمان نگاه کرد و گفت : « ای پدر ، آن ساعت رسیده است . پدر خود را جلال ده تا بمرت نیز تو را جلال دهد ، ۲ زیرا تو اختیار بشر را بدست او سپرده‌ای تا به همه کسانی که تو به او بخشیده‌ای حیات جاویدان بدهد . ۳ این است

حیات جاویدان که آنها تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستاده‌ای است بشناسند . ۴ من تو را در روی زمین جلال دادم و کاری را که به من سپرده شده بود تمام کردم . ۵ و اکنون ای پدر ، مرا در پیشگاه خود جلال بده . همان جلالی که پیش از آفرینش جهان در نزد تو داشتم . ۶ من تو را به آن کسانی که تو از میان جهانیان برگزیده و به من بخشیدی شناسانیدم . آنان متعلق به تو بودند و تو آنان را به من بخشیدی و آنها مطابق کلام تو عمل کرده‌اند . ۷ اکنون آنها میدانند که آنچه به من دادی واقعاً از جانب تو است . ۸ زیرا آن کلامی را که تو به من دادی ، به آنان دادم و آنها هم آنرا قبول کردند . آنها این حقیقت را میدانند که من از جانب تو آمده‌ام و ایمان دارند که تو مرا فرستاده‌ای . ۹ من برای آنها دعا می‌کنم ، نه برای جهان . من برای کسانی که تو به من داده‌ای دعا میکنم زیرا آنها از آن تو هستند . ۱۰ آنچه من دادم از آن تو است و آنچه تو داری از آن من است و جلال من بوسیله آنها آشکار شده است . ۱۱ من دیگر در این جهان نمی‌مانم ولی آنها هنوز در جهان هستند و من پیش تو می‌آیم . ای پدر مقسم ، با قدرت نام خود ، کسانی را که به من داده‌ای حفظ فرما تا آنها یکی باشند همانطوریکه ما یکی هستیم . ۱۲ دو مدتی که با آنان بودم با قدرت نام تو کسانی را که به من بخشیدی حفظ کردم و هیچ يك از آنان هلاک نشد جز آنکسی که مستحق هلاکت بود تا آنچه کتاب مقدس می‌گوید تحقق یابد . ۱۳ ولی اکنون پیش تو می‌آیم و قبل از اینکه جهان را ترک کنم این سخنان را می‌گویم تا شادی مرا در خود به حد کمال داشته باشند . ۱۴ من کلام تو را به آنان رسانیده‌ام ، اما چون آنها مانند من به این جهان متعلق ندارند جهان از آنان نفرت دارد . ۱۵ به درگاه تو دعا میکنم نه برای

اینکه آنان را از جهان ببری بلکه تا آسمان را از شرارت و شیطان محافظت فرمائی. <sup>۱۳</sup> همانطور که من متعلق به این جهان نیستم ایشان هم نیستند. <sup>۱۴</sup> آنان را یوسپه راسی خود تقدیس نما ، کلام تو راستی است. <sup>۱۵</sup> همانطور که تو مرا به جهان فرستادی من نیز آنان را به جهان فرستادم. <sup>۱۶</sup> اکنون بخاطر آنان خود را تقدیس میسایم تا آنان نیز با راستی تقدیس گردند.

<sup>۱۷</sup> فقط برای اینها دعا نمیکنم بلکه برای کسانی هم که بوسیله پیام و شهادت آنان به من ایمان خواهند آورد ، <sup>۱۸</sup> تا همه آنان یکی باشند آنچه‌آنکه تو ای پدر در من هستی و من در تو و آنان نیز در ما یکی باشند تا جهان ایمان بیاورد که تو مرا فرستاده‌ای. <sup>۱۹</sup> آن جلالی را که تو به من داده‌ای به آنان دادم تا آنها یکی باشند آنچه‌آنکه ما یکی هستیم. <sup>۲۰</sup> من در آنان و تو در من - تا آنها بطور کامل یکی باشند و تا جهان بدانند که تو مرا فرستادی و آنها را مثل خود من دوست داری.

<sup>۲۱</sup> ای پدر ، آرزو دارم کسانی که به من بخشیده‌ای در جائیکه من هستم با من باشند تا جلالی را که تو بر اثر محبت خود پیش از آغاز جهان به من دادی ببینند. <sup>۲۲</sup> ای پدر عادل ، اگر چه جهان تو را نشناخته است ، من تو را شناختم و اینها میدانند که تو مرا فرستادی. <sup>۲۳</sup> من تو را به آنان شناسانیدم و بازم خواهم شناسانید تا آن محبتی که تو نسبت به من داشته‌ای در آنها باشد و من هم در آنها باشم .

فصل هجدهم

پادشاهت عیسی

(مسیحین در سن ۲۶ : ۴۷-۵۶ و در سن ۱۴ : ۲۳-۲۲ و لوقا ۲۲ : ۴۷-۵۲)  
<sup>۱</sup> پس از این سخنان ، عیسی با شاگردان خود به آن طرف دره قدرون رفت . در آنجا باقی بود که عیسی و شاگردانش وارد آن

انکار پطرس

(مسیحین در سن ۲۶ : ۲۹-۷۰ و در سن ۱۴ : ۶۶-۶۵ و لوقا ۲۲ : ۵۵-۵۲)  
<sup>۱</sup> شمعون پطرس و بک شاگرد دیگر به دنبال عیسی رفتند و چون آن شاگرد با کاهن اعظم آشنائی داشت همراه عیسی به داخل خانه کاهن اعظم رفت.

<sup>۲</sup> اما پطرس در بیرون منزل نزدیک در ایستاد ، پس آن شاگردی که با کاهن اعظم آشنائی داشت بیرون آمد و به دربان چیزی گفت و پطرس را به داخل برد. <sup>۳</sup> خادمی که دم در خدمت میکرد به پطرس گفت : « مگر تو یکی از شاگردان این مرد نیستی ؟ » او گفت : « نه ، نیستم . » <sup>۴</sup> نوکران و نگهبانان آتش افروخته بودند زیرا هوا سرد بود و دور آتش ایستاده خود را گرم می کردند. پطرس نیز پهلوی آنان ایستاده بود و خود را گرم میکرد.

پازجویی از عیسی

(مسیحین در سن ۲۶ : ۵۶-۶۶ و در سن ۱۴ : ۵۵-۶۴ و لوقا ۲۲ : ۶۶-۶۵)  
<sup>۱</sup> کاهن اعظم از عیسی در باره شاگردان و تعالیم او سوالائی کرد. <sup>۲</sup> عیسی پاسخ داد : « من به طور علنی و در مقابل همه صحبت کرده‌ام . همیشه در کنیسه و در معبد بنی در جائیکه همه یهودیان جمع میشوند تسلیم داده‌ام و هیچ وقت درخفا چیزی نگفتم. <sup>۳</sup> پس چرا از من سوال میکنی ؟ از کسانی که سخنان مرا شنیدند بپرس . آنها میدانند چه گفتم. » <sup>۴</sup> وقتی عیسی این را گفت یکی از نگهبانان که در آنجا ایستاده بود به او سیلی زد گفت : « آیا این طور به کاهن اعظم جواب میدهی ؟ » <sup>۵</sup> عیسی به او گفت : « اگر بد گفتم یا دلیل خطای مرا ثابت کن و اگر درست جواب دادم چرا مرا میزنی ؟ » <sup>۶</sup> سپس حنا او را دست بسته پیش قیافا کاهن اعظم فرستاد .

پطرس یاد دیگر متکبر عیسی میشود

(مسیحین در سن ۲۶ : ۶۹-۷۵ و در سن ۱۴ : ۶۹-۷۲ و لوقا ۲۲ : ۵۵-۶۲)  
<sup>۱</sup> شمعون پطرس در آنجا ایستاده بود و خود را گرم میکرد.

شدند . <sup>۲</sup> یهودا که تسلیم کننده او بود میدانست آن محل کجاست زیرا عیسی و شاگردانش اغلب در آنجا جمع میشدند . <sup>۳</sup> پس یهودا بک دسته از سربازان و پاسبانان را که سران کاهنان و فریسیان فرستاده بودند یاخود به آن باغ برد ، آنها مجهز به چراغها و مشعلها و اسلحه بودند . <sup>۴</sup> عیسی با وجودی که میدانست چه اتفاقی برایش خواهد افتاد ، جلو رفت و از آنان پرسید : « به دنبال کی میگردید ؟ » <sup>۵</sup> به او گفتند : « به دنبال عیسی ناصری . » عیسی به آنان گفت : « من هستم » و یهودای خائن هم همراه آنها بود <sup>۶</sup> وقتی عیسی به آنها گفت : « من هستم » ، آنان عقب عقب رفته به زمین افتادند . <sup>۷</sup> پس عیسی بار دیگر پرسید : « به دنبال کی میگردید ؟ » آنها جواب دادند : « عیسی ناصری . » عیسی گفت : « من که به شما گفتم خردم هستم . اگر دنبال من می گردید بگذارید اینها بروند . » <sup>۸</sup> او این را گفت تا به آنچه قبلا فرموده بود تحقق یخشد : « هیچ يك از کسانی که به من سپردی گم نشد . » <sup>۹</sup> آنگاه شمعون پطرس شمشیری را که همراه داشت کشیده ضربه‌ای به نوکر کاهن اعظم که حوله نام داشت زد و گوش راست او را برید. <sup>۱۰</sup> عیسی به پطرس گفت : « شمشیرت را خلاف کن . آیا جامی را که پدر به من داده است نباید بنوشم ؟ »

عیسی در مقابل حنا

<sup>۱۱</sup> عیسی آن سربازان بساطاق فرمانده خود و پاسبانان یهود عیسی را دستگیر کرده محکم بستند . <sup>۱۲</sup> ابتدا او را نزد حنا پدروژن قیافا که در آن موقع کاهن اعظم بود بردند <sup>۱۳</sup> و این همان قیافائی بود که به یهودیان گفته بود که به خیر و صلاح آنان است اگر يك نفر به خاطر قوم بمیرد .

علمهای از او پرسیدند : « مگر تو از شاگردان او نیستی ؟ » او منکر شد و گفت : « نه ، نیستم » <sup>۱۴</sup> یکی از خدمتگزاران کاهن اعظم که از خویشاوندان آن کسی بود که پطرس گوشش را بریده بود به او گفت : « مگر من خودم تو را در باغ با او ندیدیم ؟ » <sup>۱۵</sup> پطرس باز هم منکر شد و دست در همان وقت خورس بانگت زد .

عیسی در مقابل پیلاطس

(مسیحین در سن ۲۷ : ۱-۲۱ و در سن ۲۸ : ۱-۵۱ و لوقا ۲۳ : ۱-۵۱)  
<sup>۱</sup> صبح زود عیسی را از نزد قیافا به قصر فرماندار بردند . یهودیان به قصر وارد نشدند مبادا نجس شوند و بتوانند خدای طبع را بخورند . <sup>۲</sup> پس پیلاطس بیرون آمد و از آنها پرسید : « چه شکایتی علیه این مرد دارید ؟ » <sup>۳</sup> در جواب گفتند : « انگس جنایتکار نبود او را نزد تو نمی آوردیم . » <sup>۴</sup> پیلاطس گفت : « او را بربود و بر طبق قانون خود محاکمه نمائید . » یهودیان به او پاسخ دادند : « طبق قانون ، ما اجازه نداریم کسی را بکشیم . » <sup>۵</sup> و به این ترتیب آنچه که عیسی در اشاره به تحریر مرگت خود گفته بود تحقق یافت. <sup>۶</sup> سپس پیلاطس به قصر برگشت و عیسی را احضار کرده از او پرسید : « آیا تو پادشاه یهود هستی ؟ » <sup>۷</sup> عیسی پاسخ داد : « آیا این نظر خود تو است یا دیگران در باره من چنین گفته‌اند ؟ » <sup>۸</sup> پیلاطس گفت : « مگر من یهودی هستم ؟ قوم خودت و سران کاهنان ، تو را پیش من آورده‌اند . چه کرده‌ای ؟ » <sup>۹</sup> عیسی پاسخ داد : « پادشاهی من متعلق به این جهان نیست ، اگر پادشاهی من به این جهان تعلق میداشت ، پیروان من میجنگیدند تا من به یهودیان تسلیم نشوم ولسی پادشاهی من پادشاهی دنیوی نیست . » <sup>۱۰</sup> پیلاطس به او گفت : « پس تو پادشاه هستی ؟ » عیسی پاسخ داد : « همانطور که میگوئی هستم . من برای این متولد شدم و به دنیا آمدم تا به راستی شهادت دهم و



هر که راستی را دوست دارد سخنان مرا می شنود. « ۲۸ پیلطس گفت: « راستی چیست؟ »

عیسی به مردم محکوم میشود ( همچنین در متى ۲۷: ۱۵-۲۱ و مرقس ۱۵: ۶-۲۰ و لوقا ۲۳: ۱۳-۲۵ )

پس از گفتن این سخن پیلطس یاز پیش یهودیان رفت و به آنها گفت: « من در این مرد هیچ جرمی نیافتم، ولی طبق رسم شما من در روز فصح یکی از زندانیان را برایتان آزاد میکنم. آیا مایلید که پادشاه یهود را برایتان آزاد سازم؟ » ۲۹ آنها همه فریاد کشیدند: « نه، او را نمی خواهیم، برابا را آزاد کن. » برابا یک راهزن بود.

فصل نوزدهم

۱ در این وقت پیلطس دستور داد عیسی را تازیانه زدند و سر بازان تاجی از خار یافته بر سر او گذاشتند و قبای ارضوانی رنگ به او پوشانیدند. ۲ و پیش او میآمدند و میگفتند: « درود پسر پادشاه یهود. » و به او میبوی میزدند. ۳ بار دیگر پیلطس بیرون آمد و به آنها گفت: « ببینید او را پیش شما میآورم تا بدانید که در او هیچ جرمی نمی بینم. » و عیسی در حالیکه تاج خاری بر سر و قبای ارضوانی بر تان داشت بیرون آمد. پیلطس گفت: « ببینید، آن مرد این جا است. » ۴ وقتی سران کاهنان و مأموران آنها او را دیدند فریاد کردند: « مصلوبش کن! مصلوبش کن! » پیلطس گفت: « شما او را بپرید و مصلوب کنید، چون من هیچ قضیری در او نمی بینم. » ۵ یهودیان پاسخ دادند: « ما قانونی داریم که بموجب آن او باید ببرد زیرا دوما میکند که پسر خدا است. »

۶ وقتی پیلطس این را شنید پیش از پیش هر اسان شد ۷ و باز به قصر خود رفت و از عیسی پرسید: « تو اصل کجا هستی؟ »

عیسی به او پاسخی نداد. ۸ پیلطس گفت: « آیا به من جواب نمیدی؟ مگر میدانی که من قدرت دارم تو را آزاد سازم و قدرت دارم تو را مصلوب نمایم؟ » ۹ عیسی در جواب گفت: « تو هیچ قدرتی بر من نیداشتی اگر خدا آنرا بتو نپسندد. از این رو کسی که مرا بتو تسلیم نمود تقصیر بیشتری دارد. » ۱۰ از آن وقت به بعد پیلطس سعی کرد او را آزاد سازد ولی یهودیان دائماً فریاد میکردند: « اگر این مرد را آزاد کنی دوست قیصر توستی. هر که ادعای پادشاهی کند دشمن قیصر است. » ۱۱ وقتی پیلطس این را شنید عیسی را بیرون آورد و بخود در محلی موسوم به سنگفرش که به زبان عبری آنرا جیانا میگفتند برستند قضاوت نوشتند. ۱۲ وقت تهیه فصح و نزدیک ظهر بود که پیلطس به یهودیان بگفت: « ببینید پادشاه شما اینجا است. » ۱۳ ولی آنها فریاد کردند: « اعدامش کن! اعدامش کن! مصلوبش کن! مصلوبش کن! » پیلطس گفت: « آیا میخواهید پادشاه شما را مصلوب کنم؟ » سران کاهنان جواب دادند: « ما پادشاهی جز قیصر نداریم. » ۱۴ سرانجام پیلطس عیسی را به دست آنها داد تا مصلوب شود.

عیسی را بر صلیب میخکوب میکنند

( همچنین در متى ۲۷: ۳۲-۳۴ و مرقس ۱۵: ۲۱-۲۲ و لوقا ۲۳: ۲۶-۲۷ )

پس آنها عیسی را تحویل گرفتند. ۱۵ عیسی در حالیکه صلیب خود را می برد به جایی که به « محله کاسه سر » و به عبری به جلیاتا موسوم است رفت. ۱۶ در آنجا او را به صلیب میخکوب کردند و با او دو نفر دیگر را یکی در دست راست و دیگری در دست چپ او مصلوب کردند و عیسی در وسط آن دو نفر بود. ۱۷ پیلطس تقصیرنامه ای نوشت تا بر صلیب نصب گردد و آن نوشته چنین بود: « عیسی ناصری پادشاه یهود. » ۱۸ بسیاری از یهودیان این تقصیرنامه

او گرفتند. ۱۹ وقتی عیسی به شراب لب زد گفت: « تمام شد. » بعد سر بزرگکننده جان سپرد.

به پهلوی عیسی نیزه میزنند

۲۰ چون روز جمعه با روز تهیه فصح مصادف بود و یهودیان نمیخواستند اجساد مصلوبشدگان در آن سبت بزرگ بر روی صلیب بماند، از پیلطس درخواست کردند که ساق پای آن سه را بشکنند و آنها را از صلیب پائین بیاورند. ۲۱ پس سر بازان جلو آمدند و ساق پای آن دو نفری را که با عیسی مصلوب شده بودند شکستند. ۲۲ اما وقتی پیش عیسی آمدند دیدند که او مرده است و از این رو ساقهای او را شکستند. ۲۳ اما یکی از سر بازان نیزه ای به پهلوی او فرو کرد و خون و آب از بدنش جاری شد. ۲۴ کسی که خود شاهد این واقعه بود ایتر ا میگردد و شهادت او راست است و حقیقت را میگوید تا شما نیز ایمان آورید. ۲۵ چنین شد تا پیشگویی کتاب مقدس که میفرماید: « هیچیک از استخوانهایش شکسته نخواهد شد » تحقق یابد. ۲۶ و در جای دیگر میفرماید: « آنها به کسی که نیزه زده اند نگاه خواهند کرد. »

تدفین عیسی

( همچنین در متى ۲۷: ۵۷-۶۰ و مرقس ۱۵: ۴۲-۴۴ و لوقا ۲۳: ۵۰-۵۱ )

۲۸ بعد از آن یوسف رامه ای که به علت ثروتمندی از یهودیان مخفیانه شاگرد عیسی بود، پیش پیلطس رفت و اجازه خواست که جنازه عیسی را بردارد. پیلطس به او اجازه داد، پس آمد و جسد عیسی را برداشت. ۲۹ تیفر دیوسس، یعنی همان کسی که ابتدا شیانه به دیدن عیسی رفته بود، نیز آمد و با خود مخلوطی از مر و چوب حود که در حضور پنجاه گیلو میشد آورد. ۳۰ آنها بدن عیسی را بردند و مطابق مراسم تدفین یهود، در پارچه ای کثافی با داروهای

را خرد کردند زیرا جائیکه عیسی مصلوب شد از شهر دور نبوده و آن تقصیرنامه به زبانهای عبری و لاتین و یونانی نوشته شده بود. ۳۱ بنابراین سران کاهنان یهود به پیلطس گفتند: « نویس پادشاه یهود، بنویس او اوعا میکرد که پادشاه یهود است. » ۳۲ پیلطس پاسخ داد: « هر چه نوشتم، نوشتم. »

۳۳ پس از اینکه سر بازان عیسی را به صلیب میخکوب کردند لباسهای او را برداشتند و چهار قسمت کردند و هر یک از سر بازان یک قسمت از آنها برداشت ولی پیرامن او که دوز نداشت و از بالا تا پائین یکپارچه یافته شده بود باقی ماند. ۳۴ پس آنها به یکدیگر گفتند: « آنها پاره نکنیم، بماند روی آن قرعه بکشیم و ببینیم به کی میرسد. » به این ترتیب کلام خدا که میفرماید: « لباسهای مرا در میان خود تقسیم کردند و بر پوشاکم قرعه افکندند » به حقیقت پیوست و سر بازان همین کار را کردند.

۳۵ نزدیک صلیبی که عیسی به آن میخکوب شده بود، مادر عیسی به اتفاق خواهرش مریم زن کلویسای و مریم مجدلیه ایستاده بودند. ۳۶ وقتی عیسی مادر خود را دید که پهلوی همان شاگردی که او را دوست میداشت ایستاده است، به مادر خود بگفت: « مادر، این پسر تو است. » ۳۷ و بعد به شاگرد خود گفت: « و این مادر تو است. » و از همان لحظه آن شاگرد او را پدخانه خود برد.

عیسی جان میدهد

( همچنین در متى ۲۷: ۵۹-۶۵ و مرقس ۱۵: ۳۳-۴۱ و لوقا ۲۳: ۴۴-۴۶ )

۳۸ بعد از آن، وقتی عیسی دید که همه چیز انجام شده است بگفت: « تشنه ام » و پدینترق پیشگویی کلام خدا تحقق یافت. ۳۹ خمرهای پر از شراب ترشیده در آنجا قرار داشت. آنها اسفندی را به شراب آشفته کردند و آن را بر سر نه ای گذارده جگری دهان

مطرب میبیدند. ۲۱ در نزدیکی محلی که او مصلوب شد باقی بود و در آن باغ قبر تازه‌ای قرار داشت که هنوز کسی در آن دفن نشده بود. ۲۲ چون شب عید صبح بود و قبر هم در همان نزدیکی قرار داشت عیسی را در آنجا دفن کردند.

فصل بیستم

قبر خانی

(حسین در شی ۲۸: ۸-۱ و مرقس ۱۶: ۱-۲ و لوقا ۲۴: ۱-۶)

۱ بامداد روز اول هفته وقتی هوا هنوز تاریک بود مریم مجدلیه بر سر قبر آمد و دید که سنگ از جلوی قبر برداشته شده است. ۲ او در آن دوستان پیش شمعون پطرس و آن شاگردی که عیسی او را دوست میداشت رفت و به آنها گفت: «خداوند را فرقی برده‌اند و نمی‌دانیم او را کجا گذاشته‌اند.» ۳ پس پطرس و آن شاگرد دیگر به راه افتادند و بطرف قبر رفتند. ۴ هر دو با هم می‌دویدند ولی آن شاگرد دیگر از پطرس جلوتر افتاد و اول به سر قبر رسید. ۵ او خم شد و به داخل قبر نگاه کرده گفت: «در آنجا قرار داشت.» ولی به داخل قبر نرفت. ۶ بعد شمعون پطرس هم رسید و به داخل قبر رفت. او هم گفت: «در آنجا قرار داشت.» ۷ و آن دستمالی که روی سر او بود در کنار کفن نبود بلکه پیچیده شده و خود از آن در گوشه‌ای گذاشته شده بود. ۸ بعد آن شاگردی هم که ابتدا به قبر رسید به داخل رفت، آنرا دید و ایمان آورد. ۹ زیرا تا آن وقت آنها کلام خدا را نفعیده بودند که او باید بعد از مرگ دوباره زنده شود. ۱۰ پس آن دو شاگرد به منزل خود برگشتند.

ظاهر شدن عیسی به مریم مجدلیه

(حسین در شی ۲۸: ۱-۲ و مرقس ۱۶: ۱-۲)

۱۱ اما مریم در خارج قبر ایستاده بود و گریه میکرد. همانطور

که او اشک میریخت خم شد و به داخل قبر نگاه کرد. ۱۲ و دو فرشته سفیدپوش را دید که در جاییکه بدن عیسی را گذاشته بودند، یکی نزدیک سر و دیگری نزدیک پا نشسته بودند. ۱۳ آنها به او گفتند: «ای زن، چرا گریه میکنی؟» او پاسخ داد: «خداوند مرا برده‌اند و نمی‌دانم او را کجا گذاشته‌اند.» ۱۴ وقتی این را گفت به عقب برگشت و عیسی را دید که در آنجا ایستاده است ولی او را نشناخت. ۱۵ عیسی به او گفت: «ای زن، چرا گریه میکنی؟» به دنبال چه کسی میگردی؟» مریم به گمان اینکه او باغبان است به او گفت: «ای آقا، اگر تو او را برده‌ای به من بگو او را کجا گذاشته‌ای تا من او را ببرم.» ۱۶ عیسی گفت: «ای مریم.» مریم برگشت و به زبان عبری گفت: «ربونی» (یعنی ای استاد). ۱۷ عیسی به او گفت: «به من دست نزن زیرا هنوز به نزد پدر بالا نرفته‌ام اما پیش برادران من برو و به آنان بگو که اکنون پیش پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما بالا میروم.» ۱۸ مریم مجدلیه پیش شاگردان رفت و به آنها گفت: «من خداوند را دیده‌ام.» و سپس پیغام او را به آنان رسانید.

ظاهر شدن عیسی به شاگردان

(حسین در شی ۲۸: ۱۶-۱۷ و مرقس ۱۶: ۱۲-۱۴ و لوقا ۲۴: ۳۶-۴۹)

۱۹ در غروب روز یکشنبه وقتی شاگردان از ترمس یهودیان در پشت درهای بسته به دوهم جمع شده بودند عیسی آمده در میان آنان ایستاد و گفت: «سلام بر شما باد.» ۲۰ و بعد دستها و پهلوی خود را به آنان نشان داد. وقتی شاگردان خداوند را دیدند بسیار شاد شدند. ۲۱ عیسی باز هم گفت: «سلام بر شما باد، همانطور که پدر مرا فرستاد من نیز شما را میفرستم.» ۲۲ بعد از گفتن این سخن، عیسی بر آنان آمد و گفت: «روح القدس را بیاورید.» ۲۳ گناصان کسانی را که ببخشید ببخشید. میشود و آثار آنرا که ببخشید ببخشید نخواهد شد.

عیسی و توما

۱ یکی از دوازده شاگرد یعنی توما که به معنی دو فکر است موفقیه عیسی آمد با آنها نبود. ۲ پس وقتی که سایر شاگردان به او رفتند: «ما خداوند را دیده‌ایم.» او گفت: «من تا جای میخا را در دستش نیستم و تا انگشت خود را در جای میخا و دستم را در پهلوی نگذارم باور نخواهم کرد.»

۳ بعد از هشت روز، وقتی شاگردان بار دیگر با هم بودند و توما هم با آنان بود، باوجود اینکه درها بسته بود، عیسی به درون آمد و در میان آنان ایستاد و گفت: «سلام بر شما باد.» ۴ و بعد به توما گفت: «انگشت خود را به اینجا بیاور، دستهای مرا بین دست خود را به پهلوی من بگذار و دیگر بی‌ایمان نباش بلکه ایمان داشته باش.» ۵ توما گفت: «ای خداوند من وای خدای من.» ۶ عیسی گفت: «آیا تو بخاطر اینکه مرا دیده‌ای ایمان آوردی؟»

خوفا بچال کسانی که مرا ندیده‌اند و ایمان می‌آورند.»

مقصود از نوشته این کتاب

۱ عیسی معجزات بسیار دیگری در حضور شاگردان خود انجام داد که در این کتاب نوشته نشد. ۲ ولی اینقدر نوشته شد تا ایمان بیاورید که عیسی مسیح و پسر خداست و تا ایمان آورده بوسیله نام او صاحب حیات جاودان شوید.

فصل بیست و یکم

ظاهر شدن عیسی به هفت شاگرد

۱ چندی بعد عیسی در کنار دریای طبری بار دیگر خود را به شاگردان ظاهر ساخت. ظاهر شدن او اینطور بود: ۲ شمعون پطرس و توماس ملقب به دوطلو و نتائیل که اهل قاناای جلیل بود و دو پسر زبدي و دو شاگرد دیگر در آنجا بودند. ۳ شمعون پطرس به آنها

گفت: «من میخواهم به ماهیگیری بروم.» آنها گفتند: «ما هم با تو می‌آئیم.» پس آنها برآه افتاده سوار قایقی شدند. اما در آن شب چیزی صید نکردند. ۲ وقتی صبح شد، عیسی در ساحل ایستاده بود ولی شاگردان او را نشناختند. ۳ او به آنها گفت: «دوستان، چیزی گرفته‌اید؟» آنها جواب دادند: «خیر.» ۴ عیسی به آنها گفت: «تور را به طرف راست قایق بیندازید، در آنجا ماهی خواهد یافت.» آنها همین کار را کردند و آنقدر ماهی گرفتند که نتوانستند تور را به داخل قایق بکشند. ۵ پس آن شاگردی که عیسی او را دوست میداشت به پطرس گفت: «ای خداوند است!» ۶ وقتی شمعون پطرس که برهنه بود این را شنید لباسش را بختور پیچید و به داخل آب پرید. ۷ بقیه شاگردان با لباسش را بختور پیچیدند و تور پسر از ماهی را به دنبال خود می‌کشیدند زیرا از خشکی قطب بکشد مرن دور بودند. ۸ وقتی به خشکی رسیدند در آنجا آتشی دیدند که ماهی روی آن قرار داشت و با مقداری نان آماده بود. ۹ عیسی به آنها گفت: «مقداری از ماهی مائی را که الان گرفته‌اید بیاورید.» ۱۰ شمعون پطرس به طرف قایق رفت و توری را که از یکصد و پنجاه و سه ماهی بزرگ پر بود به خشکی کشید و با وجود آن همه ماهی، تسور پاره نشد. ۱۱ عیسی به آنها گفت: «بیاورید صبحانه بخورید.» هیچک از شاگردان جرأت نکرد از او پرسد: «تو کیستی؟» آنها میدانستند که او خداوند است. ۱۲ پس عیسی پیش آمده نشان را برداشت و به آنان داد و ماهی را نیز همینطور.

۱۳ این سوچین بازی بود که عیسی پس از دستخیز از مردگان بشارت‌دهش ظاهر شد.

عیسی و پطرس

۱۴ بعد از صبحانه، عیسی به شمعون پطرس گفت: «ای شمعون

پسر یسونا ، آیا مرا پیش از اینها محبت حتمائی ؟ » بطرس جواب داد : « آری ، ای خداوند ، تو میدانی کسه تو را دوست دارم . » عیسی گفت : « پس به بردهای من خوراک بده . » ۱۶ بار دوم پرسید : « ای شمعون پسر یونا ، آیا مرا محبت حتمائی ؟ » بطرس پاسخ داد : « ای خداوند ، تو میدانی کسه تو را دوست دارم . » عیسی به او گفت : « پس از گوسفندان من پاسداری کن . » ۱۷ سومین بار عیسی از او پرسید : « ای شمعون پسر یسونا ، آیا مرا دوست داری ؟ » بطرس از اینکه بار سوم از او پرسید آیا مرا دوست داری آزرده ، خاطر شده گفت : « خداوندا تو از همه چیز اطلاع داری ، تو میدانی کسه تو را دوست دارم . » عیسی گفت : « گوسفندان مرا خوراک بده . » ۱۸ در حقیقت به قومی گورم در وقتی که جوان بودی کسر خود را می بستی و به هر جا که می خواستی میرفتی و لسی وقتی پیر میشوی دستهایت را دوازده خولمی کردی و دیگران تو را خواهند بست و بجائی که نمی خوایم خواهند برد . » ۱۹ به این وسیله عیسی اشاره به نوع مرگی نمود که بطرس می بایست برای جلال خدا متحمل شود و بعد به او گفت : « به دنبال من بیا . »

عیسی و آن شاگرد دیگر

۲۰ بطرس به اطراف نگاه کرد و دید آن شاگردی که عیسی او را درست میلادت از عقب می آید یعنی همان شاگردی که در وقت شام بهلوی عیسی نشسته و از او پرسیده بود : « خداوندا ، کیست آنکس که تو را تسلیم خواهد کرد ؟ » ۲۱ وقتی بطرس چشمش به آن شاگرد افتاد از عیسی پرسید : « خداوندا ، عاقبت او چه خواهد برد ؟ » عیسی به او گفت : « اگر میل من این باشد که تا وقت آمدن من او بماند به تو چه بطن دارد ؟ تو به دنبال من بیا . » ۲۲ این

گفته عیسی دو میان برادران پیچید و همه تصور کردند که آن شاگرد نخواهد مرد ، ولی در واقع عیسی نگفت که او نخواهد مرد . تو فقط گفته بود : « اگر میل من این باشد کسه تا وقت آمدن من او بماند بنو چه ربطی دارد ؟ » ۲۳ و این همان شاگردی است که این چیزها را نوشته و به درستی آنها شهادت میدهد و مسا میدانم کسه شهادت او راست است .

خاتمه

۲۵ البته عیسی کلمات بسیار دیگری هم انجام داد که اگر جزئیات آنها به تفصیل نوشته شود تصور میکنم تمام دنیا هم گنجایش کتابهایی را که نوشته میشد نعیداشت .